



نشریه دانشجویی بذر

همکاران این شماره: افشین کوشا، بارید کیوان، سایه روان، سارا، رها کیا

www.bazr۱۳۸۴.com

www.bazr۱۳۸۴.blogfa.com

Email: bazr۱۳۸۴@gmail.com

شماره بیست و هشتم
اردیبهشت ۱۳۸۷



آتش فشان جنبش دانشجویی فقط یک دهانه ندارد صفحه ۲

مصاحبه با یکی از فعالین مه ۶۸ صفحه ۹

پیرامون مه ۶۸ منتشر شده در نشریه دانشجویی بذر صفحه ۱۱



بیانیه نشریه دانشجویی بذر به مناسبت روز جهانی کارگر
صفحه ۵

نگاهی به وضعیت کارگران در آستانه روز اول ماه مه
صفحه ۶

گزارشی از مبارزه معلمان صفحه ۷

"یک با یک برابر نیست!" صفحه ۸



نقد فیلم: "به همین سادگی" صفحه ۱۲

ایده های پراکنده درباره پست مدرنیسم (۴) صفحه ۱۴

معرفی کتاب: نئولیبرالیسم صفحه ۱۷

آتش فشان جنبش دانشجویی فقط یک دهانه ندارد

سایه روان

حمایت از متحصنینی که اعتصاب غذا کرده بودند اعتصاب غذای عمومی را سازمان می دهند. (۶) و طی این مبارزه بارها سوگند یاد می کنند که مبارزه متحدشان را تا به انتها و حصول نتیجه به پیش برند.

با حمایت دانشجویان دانشگاههای خواجه نصیرالدین طوسی تهران، تربیت معلم تهران، شیراز، سیستان و بلوچستان، آزاد تبریز، سمنان، تربیت معلم تبریز و دانشگاه تبریز و... از این مبارزه، اتحاد درونی دانشجویان محکم تر می شود. حتی دانشجویان دانشگاه آزاد تبریز نیز با تجمعی همزمان از آنها حمایت می کنند و در یک اقدام بسیار مهم دانشجویان دانشگاه تبریز با ارسال کمک مالی خود به یکی از مسائل مهم پیش روی هر جنبش اجتماعی که گاه فعالین را با مشکلات بزرگی روبرو می کند، پاسخ می گویند. دانشجویان بروی خواسته هایشان، که عمومی تر شده، پای می فشارند:

- ۱- استعفای معاونت دانشجویی و ریاست حراست
- ۲- عذرخواهی رسمی معاونت آموزشی (از جمعی از دانشجویان به خاطر توهینی که به یک دختر دانشجو که مجری جشن فارق التحصیلی دانشجویان بود به بهانه پوشش نامناسب کرده و او را از این سمت عزل کرده بود)
- ۳- عدم تفکیک جنسیتی
- ۴- لغو احکام کمیته انضباطی
- ۵- عدم تبعیض میان تشکل ها

در طی دوره تحصیل تلاشهای منبوحابه و ترفندهای قدیمی رئیس دانشگاه برای ایجاد اختلاف در بین دانشجویان به جایی نمی رسد، او که حتی برای ارائه پاره ای توضیحات (!!!) (۷) به تهران فرا خوانده شد، با نمایندگان وزارت علوم و وزارت اطلاعات مذاکره کرد، تا هر چه زودتر غائله را ختم نماید. او در مصاحبه با روزنامه کارگزاران با ضد و نقیض گویی و عوض کردن جای شاک و متهم (۸) و تقلیل و تقیح موضوع (۹) هم نتوانست انسجام دانشجویان را مختل نماید و وقیحانه گفت: "چند نفری هستند که بقیه را به هم ریخته اند. ما نمی گذاریم دانشجویان اذیت شوند." از طرف دیگر در خواست مذاکره با دانشجویان را داشت (۱۰) و سرانجام مجبور شد شروط دانشجویان مبنی بر عدم حضور معاونت فرهنگی و ریاست حراست دانشگاه را بپذیرد و در نهایت در جلسه مذاکره ای که یک شب به طول کشید، به چهار خواسته از پنج خواسته دانشجویان پاسخ مثبت داد و به تمام موارد غیر از استعفای ریاست حراست که به گفته ایشان عزل و نصب در حوزه اختیارات وزارت اطلاعات است، تن داد و پس از امضای کتبی او بود که دانشجویان پایان تحصن خود را با آغاز جشن پیرویشان ساعت ۶ بامداد، اعلام کردند.

دختران سدها را شکستند:

به گفته خود دانشجویان سهند "توجه به بندهای درخواستی در این تحصن که هر کدامشان در هر دانشگاهی موردی برای تحصن و تجمع است، نشان از بزرگی حرکتی بود که سهند از پس آن برآمد." (۱۱)؛ اما دستیابی به اکثریت خواسته ها در این مبارزه تنها عامل بزرگی این حرکت نبود. این مبارزه نمونه،

در دانشگاه سهند چه گذشت:

هنوز یک ماه از مبارزه جسورانه، منسجم و پیروزمند دانشجویان در دانشگاه صنعتی سهند تبریز نگذشته است. هنوز یک ماه از دوم اردیبهشت و درج اولین خبر که حکایت از تجمع خودجوش دانشجویان دانشگاه سهند تبریز در اعتراض به هتک حرمت یکی از دختران دانشجو داشت، نگذشته است. مبارزه ای که به همه ما الهام و جرأت بخشیده است.

مبارزات دانشجویان سهند، حرکتی خودجوش بود که از ابتکار عمل عده ای از دختران دانشجو در اعتراض به «قصدهای» یکی از مسوولان دانشگاه سهند به تجاوز به یک دختر دانشجو (۱) آغاز شد و با استقبال پرشور دختران دانشجو و سایرین سازماندهی شد. درج اولین خبر با بیانیه ای از طرف "جمعی از دانشجویان دختر دانشگاه صنعتی سهند تبریز" (۲) که اگر اولین نباشد جزو اولین بیانیه های مستقل دختران دانشجوست؛ نشانه و امید به برپایی یک مبارزه جدی را می داد. بیانیه دختران با استفاده از موضوع مهم و عاجل پیش روی و در حمایت از دختر مورد تعرض قرار گرفته، سریعاً و صریحاً موضوع را با کلیه موارد سرکوب دختران در دانشگاه مربوط دانسته و به بیان آن می پردازد. به همین بسنده نمی کند، عاملین اصلی را در دانشگاه زیر ضرب می برد. با بیان "تا کجا مجبور به پذیرش عقاید دیگران و عقب نشینی از اعتقادات و تربیت خانوادگی خود هستیم؟" (۳) در لفافه بیان می کند که دیگر حاضر به عقب نشینی نیست و خواسته هایش (حداقل خواسته هایش) را بیان می کند و در پایان همبستگی و مبارزه پیگیر سایر دانشجویان را برای رسیدن به این حداقل خواسته ها طلب می کند.

تجمع روز اول دانشجویان، تبدیل به تحصنی ۱۱ روزه می شود، که هر روز آن متناسب با اهداف مبارزه و خلاقیت مبارزینش برای حصول نتیجه، فرم خاصی از مبارزه را به نمایش می گذارد. از ۱۶۰ ساعت تحصن رزمنده، ۵ روزش را ۳۴ نفر از متحصنین در اعتصاب غذا بودند و ۲۸ نفرشان به مراکز درمانی منتقل شدند. "دانشجویان اعلام کرده اند به جای هریک از اعتصاب کنندگانی که به دلیل وخامت وضعیت جسمی قادر به ادامه اعتصاب نباشد بلافاصله چندین دانشجو جای وی را پر خواهند کرد." (۴)

از روزهای اول تحصن دانشجویان خواسته های مشروع و برحقشان را مشخص می کنند و آنرا به صورت عمومی در رسانه ها اعلام می کنند و به صورت رسمی و سرگشاده به مراجع ذیربط در دانشگاه و مراجع بالاتر و محلی و استانی ارسال می کنند. (۵)

در صحنه داخلی دانشگاه، دانشجویان معترض، بسیاری از دانشجویان این دانشگاه کم جمعیت را حول این مبارزات سازماندهی کردند. این دانشجویان علاوه بر تحصن روزانه (با حضور بیش از ۴۰۰ نفر) و شبانه (با بیش از ۱۲۰ نفر)، اقدام به جمع آوری امضا از بین کلیه دانشجویان می کنند، و در

پیروزی دست یابیم.

ترکیب اشکال مختلف مبارزاتی مانند تظاهرات، تحصن، اعتصاب، اعتصاب غذا، تعطیلی کلاسها، صدور بیانیه های پی در پی داخلی و عمومی، نامه های سرگشاده و حتی اعلام عزای عمومی (که متأسفانه بخشاً رنگ مذهبی دارد) ... همگی در پیشبرد مبارزه در سهند به خوبی و متناسب انتخاب شد. البته لزوماً اینطور نیست که اتخاذ فرم متناسب مبارزاتی همواره منجر به کسب نتیجه شود ولی بخش مهمی از آن است و بخشاً منعکس کننده اهداف مبارزه و جدیت مبارزین در دستیابی به اهداف مورد نظرشان است.

دانشجویان سهند با انگشت گذاشتن بر

مسأله زنان که امروزه یکی از مسائل حاد جامعه ایران است؛ نشان دادند که به راستی پیوند جنبش زنان (خواسته های واقعی جنبش زنان) و جنبش دانشجویی نه تنها مهم بلکه امکان پذیر است. در شرایطی که امروزه برخی از فعالین زن سعی دارند خواسته های اساسی زنان را تقلیل و تغییر دهند و به خیال خود با وجود آوردن محلول ناممکن حقوق زن با اسلام (محلول آهن در آب) آنرا رقیق کرده و بقول خودشان هزینه مبارزه شان را کم کنند!!

مبارزه دانشگاه سهند نشان داد غیر از بیان و خواست مسأله زنان که از اهمیت و حساسیت بالایی در جامعه برخوردار است، نحوه طرح آن نیز بسیار اهمیت دارد. اتفاقاً "اهمیت" موضوع در "طرح" موضوع نهفته است؛ آنجا که برای اولین بار دختران، پیشگام طرح مسأله تجاوزجنسی (یا قصد تجاوز) به دختران دانشجو می شوند و تابوی "سکوت برای حفظ آبرو و ناموس" را می شکنند و در صف مقدم اعاده حیثیت از دوستشان، رفیقشان، هم دانشگاهی، هم کلاس و خواهرشان قرار می گیرند تا از خودشان اعاده حیثیت شود. چون این دور تسلسل هر روز در جایی برای یکی دیگر تکرار می شود. دختران عاصی از لیست های بدحجابی بر بوردهای دانشگاه و عاصی از رفتارهای زننده مسؤلین بخش های به اصطلاح فرهنگی (!) و قربانیان توهین و تجاوز جنسی مأمورین حفظ امنیت (!) دست

در دست هم تحصن می کنند، بیانیه می دهند و اعلام مبارزه می کنند؛ در برابر مسؤلینی که نه تنها دانشگاه را مایملک خود می دانند بلکه دختران دانشجو و حتی زنان کارمند را هم برده جنسی خود می شمردند که به حکم دین و قانون رسمی می توانند هر طور می خواهند با آنها رفتار کنند.



علاوه بر موفقیت ها و دستاوردهایش برای دانشجویان سهند، موفقیت جدیدی را هم نصیب کل جنبش دانشجویی کرد. آنهم در شرایطی که با روی کار آمدن دولت احمدی نژاد و همچنین افزایش فشارهای بین المللی بر ایران و شرایط سیاسی - اقتصادی بسیار بی ثبات و نامناسب داخلی، حکومت نیز برای افزودن بر عمر رو به فزونی خویش هر روزه فشار را بر روی کلیه مردم و خصوصاً فعالین و پیشروان جامعه زیادتز می کند و هر روز طرح تازه ای از سرکوب به اجرا گذارده می شود و البته جنبش دانشجویی به عنوان سیاسی ترین جنبش ایران مانند سایر جنبشهای اجتماعی

از آن بی نصیب نیست. ولی مبارزات موفق جنبش دانشجویی نشان می دهد که کلیه تمهیدات برای پادگانی کردن و خنثی کردن فضای دانشگاه ناموفق و گاهی معکوس بوده است؛ و دانشگاه همچنان زنده است و نه تنها نفس می کشد بلکه نفس اش هوای تازه ای را برای سایر جنبش های اجتماعی نیز به ارمغان می آورد.

آنجا که حکومت با سرکوب، دستگیری، شکنجه و تهدید دانشجویان، خصوصاً فعالین شناخته شده دانشگاههای تهران سعی در خاموش کردن جنبش دانشجویی دارد، حرکت های دانشجویی در نقاطی غیر از پایتخت (که مثل ساختار مرکزمدار ایران سنتاً مرکز مبارزه تلقی می شود) چه در شهرهای بزرگ و چه در شهرستان ها (مثل شیراز، تبریز، بیرجند، بابل، همدان و ...) نشان از این دارد که آتش فشان جنبش دانشجویی فقط یک دهانه ندارد؛ و این بار دهانه جنبش دانشجویی از دهانه سهند چه خوش طغیان کرد.

حرکت خودجوش و طغیان آبی در دانشگاه سهند که می تواند در هر دانشگاهی رخ دهد؛ به خوبی سازماندهی شد و با ترکیب فرمهای مختلف مبارزاتی، متناسب با شرایط و اهداف توانست، نتیجه خوبی حاصل کند؛ و نمونه خوبی باشد برای ما که همیشه هم نباید منتظر تقویم مبارزاتی باشیم. می توانیم با تکیه بر پتانسیل های موجود

شکل های مختلفی از مبارزه را به پیش بریم، نه لزوماً یک یا دو روز "خاص" که همواره حکومت هم از قیل تمهیدات لازم را برای در هم شکستن آن آماده کرده است، اگرچه بزرگداشت این روزها بخش بسیار مهمی از مبارزات ما است. ولی ما باید مبارزه مان را همه جانبه به پیش بریم تا به

هوشمندانه چهره ها مات شده بود و یا در فیلم ها نیز چهره ها یا کاملاً پوشانده شده بود و یا از فاصله دور بود. دیگر کسی مسؤل و سخنگوی جمع نبود با اعلام اسم، عکس، آدرس و شماره تلفن. اینبار در سه‌سند هیچکس نبود ولی همه بودند و همدل و هم صدا فریاد زدند: "ما زن و مرد جنگیم، جنگ تا جنگیم!" ■

درود بر دانشجویان مبارز دانشگاه سه‌سند!

توضیحات:

- ۱- دانشجویان دانشگاه سه‌سند: به اعتصاب غذا ادامه می‌دهیم
www.radiofarda.com/Article/۲۹/۰۴/۲۰۰۸/۰۲_students_pr_oests_sahand.html
- ۲- متن بیانیه را در این آدرس ببینید:
www.autnews.info/archives/۱۳۸۷۰۰۲۰۰۰۸۸۲۷
- ۳- همان منبع
- ۴- روزهای پر التهاب در دانشگاه سه‌سند تبریز
www.roozonline.com/archives/۰۴/۲۰۰۸/post_۷۱۲۲.php
- ۵- نامه سرگشاده متحصنین دانشگاه صنعتی سه‌سند تبریز
www.autnews.info/archives/۱۳۸۷۰۰۲۰۰۰۹۰۲۲
- ۶- آنها همچنین روز گذشته هنگام ناهار در حمایت از ۱۷ دانشجویی که در اعتصاب غذا هستند، ظروف غذا را از محل سرو غذا در سلف دانشگاه تا محل تحصن در ساختمان های اصلی، بر روی زمین قرار دادند و شعار "ما زن و مرد جنگیم، جنگ تا جنگیم"، دانشجوی میمیرد، ذلت نمی‌پذیرد" و "زاهد، حسینی، استغفا، استغفا" را در فضای عمومی دانشگاه سر دادند. «روزهای پر التهاب در دانشگاه سه‌سند تبریز»
www.roozonline.com/archives/۰۴/۲۰۰۸/post_۷۱۲۲.php
- ۷- ادامه تحصن و اعتصاب غذا در دانشگاه سه‌سند تبریز
www.peiknet.com/۱۱/۱۳۸۷ordibehesht/۱۰/PAGE/۳۸SAHAND.htm
- ۸- "اتهام بستن به افراد بی گناه و ثابت نشدن آن طبیعی است که برخورد دارد."
- ۹- تلاش رئیس دانشگاه سه‌سند تبریز برای ایجاد اختلاف بین دانشجویان
www.autnews.info/archives/۱۳۸۷۰۰۲۰۰۰۸۹۵۳
- ۱۰- مسوولان دانشگاه سه‌سند تبریز روز دوشنبه درخواست مذاکره با متحصنین را داشتند اما دانشجویان اعلام کردند در صورتی که معاونت فرهنگی و ریاست حراست دانشگاه در این جلسه شرکت کنند، حاضر به مذاکره نیستند. هنوز مقامات دانشگاه با دانشجویان اعتصاب کننده مذاکره نکرده اند.
- ۱۱- بیانیه دانشجویان متحصن دانشگاه صنعتی سه‌سند تبریز:
<http://mkhazaie.blogfa.com/post-۱۴۳۲.aspx>

در مبارزات دانشگاه سه‌سند، خود ستم‌دیدگان در صف اول ایستاده اند و با همه چیز می‌جنگند و سکوت برای "حفظ آبرو و ناموس" را می‌شکنند. آنان نه تنها پیش قدمند، بلکه دست در دست سایر دانشجویان و هم کلاسی های پسرشان شعار دادند، سرود خواندند، سوگند خوردند، در اعتصاب غذا شرکت کردند و آخرین سد را هم شکستند و نه تنها به قوانین دانشگاه بلکه به عرف و سنت خانوادگی هم تلنگری زدند و شب همراه سایر تحصن کنندگان و اعتصاب غذاکنندگان در دانشگاه ماندند و بر زمین سرد و سفت دانشگاه خوابیدند.

اینجاست که فریاد "وا اسفا! اسلام به خطر افتاد" بلند می‌شود؛ چرا که دختر و پسر کنار هم خوابیدند. اینجاست که یکی از همین لکه های "ننگ ناموسی" در کارنامه عفت دختران دانشجوی ثبت می‌شود. برای همین خانواده هایشان تهدید می‌شوند و چه بسا در آینده هم این دختران از این تهدیدات بی بهره نمانند.

اما این بار برخورد جنبش دانشجویی به مسأله، "ناموسی" نیست و دیگر گوشه کنایه های "دختره خودش خراب بوده از کارمنده شاکیه!"، "هم کلاسیم مثل خواهرم می‌مونه"، "خانم شما برید سر کلاس ما می‌ریم پیش رئیس دانشگاه" و ... به گوش نمی‌رسد. این بار شاکی مقصر نیست. این بار شاکی ناموس نیست. این بار شاکی آگاه است که حقش را کسی جز خودش نمی‌تواند بگیرد و این بار مبارزاتمان، دختر و پسر تا به آخر با هم به پیش می‌رود.

این بار در سه‌سند است که جنبش دانشجویی در طرح خواسته هایش تردید نمی‌کند و حداقل ها را بدون ترس و توهم بیان می‌کند، بین بد و بدتر به بد پناهنده نمی‌شود. روی حقش پای می‌فشارد. همزمان خواستار استعفای ریاست حراست و معاونت فرهنگی می‌شود، اگر چه به اولی دست نمی‌یابد ولی پاسخ رئیس دانشگاه عین پیروزی است. آنجا که اعتراف می‌کند به عنوان بالاترین مقام در دانشگاه در عزل و نصب این بخش مسؤل نیست؛ و این واحد پادگانی مستقل و مستقیم زیر نظر وزارت اطلاعات اداره می‌شود. این قبیل اعترافات راه را برای طرح آماج مبارزات آتی مان باز می‌کند تا بدانیم با عوامل پادگانی کردن دانشگاه چطور برخورد کنیم. همین طور بیان موضوع برخورد نابرابر با تشکل های دانشجویی در دانشگاه که مستقیماً بسیج دانشجویی و یکی دیگر از پایگاههای جاسوسی و سرکوب حکومت را در دانشگاه زیر ضرب می‌برد.

اما نکته اینجاست که برای رسیدن به خواسته های مشروع جمع و در یک مبارزه توده ای هیچ کس نمی‌تواند سازمانیافتگی این مبارزه را انکار کند. هر کسی که تجربه یک کار دو نفره دو ساعته را هم داشته باشد، اهمیت سازماندهی این مبارزه را درک می‌کند. بویژه آنکه تمام تلاش ها صورت گرفت که در اتحاد جمع خلی وارد نیاید و رسیدن به اهداف مشترک جمع در رأس قرار گیرد، نوع سازمان یابی و خلاقیت های فردی و جمعی همه نمودی از اهداف رادیکال این مبارزه بودند.

علیرغم تلاش مذبوحانه دانشگاه با قطع اینترنت منطقه برای ممانعت از اطلاع رسانی، اخبار همه وقایع بدون آرهای فرصت طلبانه به دستمان می‌رسید، مصاحبه ها بدون نام مصاحبه شونده بود، حتی درعکسهای دریافتی با پیش بینی



**سومین شماره بذر دانش آموزی منتشر شد.
در پخش و ادامه کاری آن ما را همراهی کنید.**

پرچم سرخ اول ماه مه را به اهتزاز درآوریم!

بنیانه نشریه دانشجویی بذر به مناسبت روز جهانی کارگر

"بر ما نبخشید فتح و شادی
خدا، نه شه، نه قهرمان
با دست خود گیریم آزادی
در پیکارهای بی امان"

هم صداییم با "انترناسیونال" که سرود جهانی ماست در اول ماه مه. پیموده ایم این راه را در طول تاریخ، بر سنگفرش مبارزات طبقاتی و همچنان پای در راهیم.

اول ماه مه، روز طبقه کارگر جهانی است. روز صدها میلیون زن و مردی که در سراسر دنیا، چرخ ها را می گردانند، دگمه ها را فشار می دهند، شیره جان می دهند و دنیا را می آفرینند و باز می آفرینند. اول ماه مه اما، روز رنج و تکرار رنج ها نیست. اول ماه مه، روز نمادین نبرد طبقه کارگر برای فرو افکندن نظام سرمایه داری جهانی و ساختن دنیایی بدون طبقات، بدون بهره کشی انسان از انسان، بدون ستم های جنسیتی و ملی و مذهبی، بدون خرافه و باورها و سنت های کهنه و اسارت بار است. با این نگاه به آینده ی روشن نوع بشر، آینده ای که حاصل تلاش آگاهانه و انقلابی مردم خواهد بود، به اول ماه مه خوشامد می گوئیم.

اول ماه مه متعلق به همه کسانی است که چنین آرمانی را در سر دارند و آینده را چنین تصور می کنند. همه کسانی که زندگی امروز خود را با مبارزه و تلاش و تفکر برای نزدیک ساختن چنین فردایی معنا می کنند. اول ماه مه متعلق به ماست که می توانیم فعال آگاه جنبش کارگری باشیم، یا روشنفکر انقلابی. می توانیم کوشنده جنبش رهایی زنان باشیم یا عضوی از جنبش معلمان یا جنبش دانشجویی. شاید در دنیایی که نظام سرمایه داری با ابزار پیچیده و فن آوری پیشرفته بهره کشی و سرکوب و کنترل بر آن حاکم است، و لحظه به لحظه افکار و ارزش ها و عادات اسارت بار، حقیر، خرافی، خودخواهانه و کوتاه نظرانه را باز تولید می کند، صحبت از برپایی نظامی از بیخ و بن متفاوت به نظر خیالبافی بیاید. اما خود این دنیای جهنمی وارونه به صد زبان فریاد می کند که دیگر به آخر خط رسیده و آماده دگرگونی است. دنیایی که بر منطق قدرت و رفاه یک اقلیت کوچک به قیمت گرسنگی و فقر و بی حقوقی یک اکثریت عظیم استوار است، فقط شایسته فرو سوختن است. دنیایی که از تولید محصولات ضروری و غیر ضروری برای جامعه بشری لبریز است اما در جای جایش صدها میلیون نفر بی امید و بی آینده شب را به روز می رسانند، فقط باید بر سر حاکمانش خراب شود. دنیایی که کار و علم و خلاقیت انسان ها را در چارچوب تنگ منافع سرمایه و سرمایه داران محبوس، و توحش و تبعیض و جنگ و کشتار جمعی را همه جا گیر کرده، چاره ای جز دگرگونی بنیادین ندارد.

این که ما در کدام گوشه ی این دنیا تولد یافته ایم و بزرگ شده ایم هیچ تغییری در این واقعیت نمی دهد که با توده های استثمار شده و ستمدیده ی همه

کشورها هم زنجیر و هم سرنوشتیم. دردها و فلاکت ها، بی عدالتی ها و محرومیت ها، جنایات و ستمگری هایی که اینجا گریبانگیر ماست تنها حلقه ای ضروری از زنجیر نظام جهانی سرمایه داری امپریالیستی است. اگر اینجا کارگران مبارز را به حبس می افکنند و شلاق می زنند و به قتل می رسانند، اگر تشکل های مستقل حزبی و دمکراتیک و صنفی طبقه کارگر را ممنوع اعلام می کنند، اگر اعتصاب و تحصن و تظاهرات کارگری را سرکوب می کنند، برای این است که از منافع و موجودیت این نظام طبقاتی پاسداری کنند. اگر مردسالاری و پدرسالاری و زن ستیزی را به رواج می دهند، برای این است که ستم جنسیتی را به عنوان یکی از ستون های اصلی استثمار سرمایه داری سر پا نگهدارند. اگر بنیادگرایی دینی و خرافه های کهنه و "مدرن" را رواج می دهند برای این است که توده های مردم، نظم موجود را طبیعی و تغییر ناپذیر و مشروع تصور کنند، نتوانند و نخواهند سرنوشت خود را به دست خویش رقم بزنند، و همیشه مقهور خدایان آسمانی و "نمایندگان" زمینی آنها باقی بمانند. اگر روشنفکران چپ و مشخصاً فعالین چپ در جنبش دانشجویی را مورد پیگرد و سرکوب قرار می دهند، برای اینست که ایده های نو و پیشرو و آرمان انقلاب و ساختن جامعه ای بدون طبقات تبلیغ نشود و پایه نگیرد. نظمی که در اینجا حاکم است، مهره ای کوچک از یک ماشین آدمخوار بزرگ است. حاکمان اینجا نیز شریک پایین دست و کارگزار و مامور اربابان بزرگترند. نه امید بستن به وعده های "دمکراسی" اهدایی امپریالیستها چاره کار است، نه جنگ انداختن به برنامه ها و ایده های ناسیونالیستی؛ نه دخیل بستن به "نواندیشی دینی" راه نجات است، نه روان شدن به دنبال "انتخاب از میان بد و بدتر".

"تنها ما توده ی جهانییم"

- اردوی بیشمار کار -

داریم حقوق جهانیان،
نه که خونخواران عدار"

به اول ماه مه خوشامد می گوئیم. این خوشامد گویی، فقط همبستگی با جنبش کارگری نیست؛ فقط همدردی نسبت به هزاران کارگر معترض و جان به لب رسیده در گوشه و کنار کشور نیست؛ فقط اعتراض نسبت به دستگیری و آزار کارگران فعال و مبارز نیست؛ فقط انعکاس خواسته های بر حق و شعارهای کارگران از کشت و صنعت هفت تپه گرفته تا لاستیک سازی البرز و صدها واحد تولیدی کوچک و بزرگ دیگر نیست؛ فقط حمایت از زنان در جایگاه کارگران بی مزد خانگی و دل نگرانی برای خیل جوانان بیکار و کارگران بیکار شده نیست. خوشامد گفتن به اول ماه مه، پیش و بیش از هر چیز، اعلام پیوند و تعهد با آرمان طبقه کارگر جهانی و نشانگر تلاش خستگی ناپذیر برای تحقق آن آرمان و تبلیغ و تدارک انقلاب اجتماعی است. اعلام اینست که می خواهیم بیش از پیش به جهانیابی، به فلسفه و علم انقلاب، به تفکر انتقادی ماتریالیستی دیالکتیکی، مسلح شویم تا طرحی نو دراندازیم. ■

پیروز باد آرمان و رزم جهانی طبقه کارگر!

"برخیز ای داغ لعنت خورده..."



از سوی دیگر کارگران باقی مانده در واحدهای پابرجا نیز از وضعیت مطلوبی برخوردار نیستند. پیوستن هزاران کارگر به صفوف بیکاران در نظامهای مبتنی بر رقابت سرمایه دارانه میزان دستمزد آنها را کاهش داده و به حداقل ممکن می رساند؛ و زمینه ساز ایجاد تفرقه در صفوف کارگران است. طبق گزارشات رسمی دولت سطح حداقل دستمزد در سال ۱۳۸۷، ۲۱۹ هزار تومان است، حال آنکه خط فقر در سال گذشته ۶۰۰ هزار تومان اعلام شده بود و در سال جدید از اعلام آن ممانعت به عمل آمده است. حاکمیت جمهوری اسلامی تمامی عایدات حاصل از منابع کشور را صرف حق السکوت و باج های گوناگون به عاملان، جیره خواران، نوکران و بخشهایی از طبقه متوسط شهری می نماید تا آنان به واسطه نفوذ و امکاناتشان در تریبون های مختلف به حمایت از این نظام پوسیده و ارتجاعی بپردازند.



بنابر آنچه گذشت هر دو گروه کارگران، بیکار و شاغل، از شرایط موجود متضرر می شوند. در حالی که در اقدامی بی سابقه صدا و سیما با پخش تظاهرات اولین سالگرد روز جهانی کارگر پس از انقلاب ۵۷ قصد منحرف نمودن اذهان عمومی را داشته و کارگران زحمت کش را به عنوان حامیان نظام به تصویر کشید. بر هیچ کس پوشیده نیست که هم اکنون اکثریت جامعه علی الخصوص کارگران و دیگر ستمدیدگان، مبارزان اصلی مقابل این سیستم هستند و این امر موجب گردید تا جمهوری اسلامی با وحشت فراوان از نیروی عظیم کارگران، مانع برگزاری راهپیمایی در این روز حتی توسط خانه کارگر به عنوان نهادی وابسته گردد؛ همچنین از روزها قبل اقدام به بازداشت فعالین این جنبش نماید.



کارگران و دیگر اقشار ستمدیده هر روز فقیرتر می شوند و جمهوری اسلامی برای درمان دردهایشان زندان، مواد مخدر، فحشا و نزاع های قومی به ارمغان می آورد.

تنها راه رهایی، تغییر بنیادین جامعه و استقرار سوسیالیسم است. متأسفانه بعضی از جریانات درون جنبش کارگری، تنها به مبارزات اقتصادی اکتفا کرده و آگاهانه یا ناآگاهانه مبلغ رفرمیسم هستند. آنان مبارزات ثمر بخش ستمدیدگان را فقط به کسب موقتی برخی خواسته های جزئی تقلیل می دهند. حال آنکه بدون دخالت کارگران در سیاست و همراهی شان با دیگر اقشار جامعه و جلو گذاشتن افق و دورنمای انقلابی نمی توان به پیروزی دست یافت.

برای پیروزی، همگی، از کارگر، برزگر، معلم، پرستار، دانشجو و دیگر اقشار تحت ستم متحد می شویم و خود را به اندیشه های نو مجهز می نماییم و اعلام داریم نه به ارتجاع، نه به امپریالیسم و خلق جهانی نو را فریاد کنیم. ■

نگاهی به وضعیت کارگران در آستانه روز اول ماه مه

رها کیا

اول ماه می روز جهانی پاسداشت بیش از یک قرن مبارزات عظیم کارگران در اقصی نقاط جهان است. روزانه با اخبار اعتصابات و اعتراضات میلیونها کارگر تحت ستم مواجه هستیم و جمهوری اسلامی با پوشش خبری موارد بین المللی و سانسور عظیم وقایع داخلی، خود را تافته جدا بافته نشان می دهد.



به راستی کشور ایران که تمامی مناسبات اقتصادی اش بر پایه قوانین ناقص سرمایه داری است و از مناسبات کهنه و عقب مانده نیز رها نگردیده است، می تواند جامعه ای عاری از ستم و استثمار باشد؟

در سال اخیر جهان شاهد افزایش بی سابقه قیمت نفت بود که همچون موارد مشابه، اقتصاد بیمار ایران را با بحران رکودی - تورمی مواجه ساخته است. مشکلات مالی کارخانجات، واگذاری صنایع به بخش خصوصی و در پی آن زیان ده بودن واحدهای تولیدی، نداشتن مواد اولیه، ناهماهنگی و تأخیر در تحویل مواد اولیه، واردات بی رویه کالاها و ورشکستگی کارخانجات داخلی بهانه ها و دلایل عمده بیکاری هزاران کارگر است.

در اکثر این موارد از آنجا که بیش از ۸۰ درصد اقتصاد داخلی به دست عاملان و نوکران جمهوری اسلامی اداره می شود، دولت هیچ گونه حمایتی از کارگران این واحدها به عمل نیاورده و در پی آن در صورت تعطیلی واحد تولیدی جز معضل بیکاری سهمی نصیب کارگران نمی شود. از سویی به دنبال پروژه خصوصی سازی، واحد هایی که در این پروسه واگذار شده اند اعلام زیان دهی کرده و اموال این واحدها را بالا می کشند. از سوی دیگر قراردادهای موقت کار که در تمامی واحدها برای منتفع کردن کارفرمایان جاری است کارگران را از شمول بیمه ها و حقوق کار خارج می نماید.

طبق اخبار منتشره، بسیاری از کارگران در ماه های پایانی سال ۸۶، مصادف با عید نوروز، از کار اخراج شده اند.

کیان تأییر، شرکت اونکان، کارخانه تن ماهی خوشه طلایی، طاهر نیرو، صنایع مخابراتی راه دور ایران، مخمل و ابریشم کاشان، گونی بافی تهران و شفق برازجان، کارخانجات قند و شکر در هفت تپه و نیشابور و ... تعطیل شده و یا بخشی از کارگران خود را اخراج کرده اند و حتی حقوق معوقه آنان نیز پرداخت نگردیده است. بیکاری طولانی مدت و فقر ناشی از عدم دریافت حقوق مشکلات عیدیه ای را نه تنها برای کارگران که بیشتر از آن برای خانواده هایشان به همراه آورده است.

گزارشی از مبارزه معلمان ارسالی برای نشریه بذر

حقوق عادلانه حق مسلم ماست



بهتر برای دانش آموزان است"، "معیشت و منزلت حق مسلم ماست"، "درد معلم فقر نیست فرق است"، "دو خبر از جراید!! ایران کمک دو میلیارد دلاری به شکل وام کم بهره و بلا عوض در اختیار سربلانکا قرار می دهد! حق الزحمه معلمان شش ماه به تعویق افتاد!"، "فعالان صنفی به دنبال حقوق شخصی خود نیستند، آنها به دنبال حقوق جامعه اند، رفتاری که با آنها می شود شایسته انسانهای عدالت خواه نیست"، "تبعیض دیگه بسه، معلم شده خسته"، "از پول نفت بر سر سفره مردم فقط کوپن عدس به معلمان رسید"، ...

پس از تشکر از حاضرین، اعلام شد که تعداد زیادی از معلمان در نزدیکی، در صف دریافت مواد غذایی هستند که نمی توانست اتفاقی باشد یادم آمد برنامه هایی که همیشه جمهوری اسلامی در جداسازی صفوف جنبش ها ایجاد نموده است. در این برنامه خانواده و همزمان دکتر خانعلی نیز حضور داشتند.

شعر برادر دکتر خانعلی توسط پسرش خوانده شد و یاران وی از واقعه تاریخی سال ۴۰ گفتند و لوح تقدیری به آنان تقدیم شد. سپس سرودی که میان جمع توزیع شده بود توسط حاضرین خوانده شد.

مهر تو ای عزیز ای معلم کبیر
گل فشان می کند هر وجود چون کویر

تا که پادت بود زنده در میان ما
می کند طی رخت هر جوان یا که پیر

**خانعلی نام تو زنده باد تا ابد
راه تو بی گمان راه ما می شود**

گر به دریا روی ای تو رود بیکران
اینک این جان ما قطره ای بود بگیر

آخرین درست آن بذل جان خود بشد
درسی از زندگی ای شجاعتت چو شیر

**خانعلی نام تو زنده باد تا ابد
راه تو بی گمان راه ما می شود**

اینک ای قهرمان، مایه فخرمان
خیز و یاران ببین، زنده جاودان

رفتی اما بود، روح تو شادمان
شرمش از همتت، می شود آسمان

پس از آن یکی از اعضا فعال کانون صنفی معلمان - آقای باغانی - سخنرانی خود را ایراد نمودند. وی با برشمردن فعالیت های جنبش معلمان تاکنون و مخاطب قرار دادن احمدی نژاد، اشاره کرد که اگر تمامی معلمان معترض در یکجا تجمع نمایند، احمدی نژاد باید همچون سفرهای استانی برای گوش فرا دادن به اعتراضاتشان حاضر گردد. همچنین وعده تجمع سراسری معلمان در سالروز جهانی معلم، ۱۳ مهر را ابراز داشتند. او که با شور بی پایان سخنرانی می کرد چندین بار با تشویق حضار مورد حمایت قرار گرفت.

در پایان یکی از اعضا کانون بیانیه پایانی تجمع را به شرح زیر قرائت نمود.

۱- ما خواهان انجام قطعی قانون مدیریت خدمات کشوری حداکثر تا اول مهر سال ۸۷ هستیم. در غیر این صورت از هم اکنون اعلام می کنیم که فرهنگیان همزمان با روز جهانی معلم یعنی ۱۳ مهر جمعیتی کشوری در مقابل ارگانی که جلوی اجرای قانون را بگیرد برگزار خواهند نمود. این اخطار نهایی ماست و اگر همه اعضای کانون دستگیر شوند باز هم به همت فرهنگیان این بند اجرا خواهد شد.

سال گذشته شاهد اعتصاب های با شکوه معلمان در سراسر کشور بودیم و جمهوری اسلامی علیرغم تلاش فراوان در سرکوب این جنبش نتوانست صدای حق طلبانه معلمان را خاموش نماید و به منظور فریب مردم وزیر آموزش و پرورش را تغییر داد.

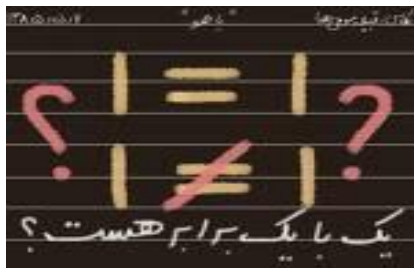
جنبش معلمان هم اکنون به ماهیت رژیم پی برده و با عظمی راسخ آمده تا نقشی نو بیافریند. کانون صنفی معلمان ایران که هم اکنون مهمترین تشکل در جنبش مذکور است در آستانه روز معلم بیانیه ای را درباره برنامه کانون صادر نمود. در اولین برنامه، در تاریخ ۱۲/۲/۸۷ معلمان در "ابن باویه" یاد و خاطره الگوی مبارزاتی خود، دکتر خانعلی را گرامی داشتند. "در بهمن سال ۱۳۳۹ تشکل صنفی آن روز معلمان یعنی کلوب مهرگان بیانیه ای صادر و در آن خواهان افزایش حقوق آموزگاران گردید. در پی این بیانیه و طومارهای آموزگاران سراسر کشور در پشتیبانی آن بیانیه، به تاریخ اردیبهشت ۱۳۴۰ در اثر بی توجهی دولت وقت، آموزگاران تهران دست به اعتصاب زده و در مقابل مجلس گرد آمدند. مأموران انتظامی با یورش به معلمان و قتل دکتر خانعلی به این تجمع پاسخ دادند..." (۱)

در مراسم مذکور معلمان با اشاره به برنامه دوم خود شعار سر دادند: **ما همه اهل دردییم دوشنبه برمی گردیم!**
در بیانیه کانون به معلمان فراخوان داده شده بود تا روز دوشنبه ۱۶/۲/۸۷ مقابل ساختمان آموزش و پرورش جمع شوند. ساعت ۱۳:۳۰ زمان شروع مراسم بود و از یک ساعت قبل نیروی انتظامی تمامی منطقه را پوشش داده بود و نزدیک شروع مراسم درب های سازمان را بستند. در آغاز تعداد کمی از معلمان حاضر بودند ولی به مرور زمان به تعداد آنان افزوده گردید و نیروی انتظامی دور تا دور حاضران را پوشش داده بود.

یکی از نکات قابل توجه عدم حضور دانش آموزان جهت اعتراض به وضع نابسامان آموزشی و حمایت از معلمانشان بود. حتی بعضی از دانش آموزان رهگذر با تعجب به شرایط مزبور نگاه می کردند.

پس از چند دقیقه سخنرانی آغاز گردید و معلمان پلاکاردهایی با مضامین زیر در دست گرفتند:
"شرایط کاری بهتر برای معلمان به معنای شرایط یادگیری

شعری از خسرو گلسرخی

"یک با یک برابر نیست!"

معلم پای تخته داد می زد
صورتش از خشم گلگون بود و دستانش به زیر پوششی از گرد
پنهان بود

ولی آخر کلاسیها لواشک بین هم تقسیم می کردند
آن یکی در گوشه ای دیگر "جوانان" را ورق می زد
برای او که بیخود هاپوهو می کرد و با آن شور بی پایان
تساویهای جبری را نشان می داد

بروی تختههای کز ظلمتی تاریک غمگین بود
تساوی را چنین بنوشت و بانگ زد:

در اینجا «یک با یک برابر هست»
از میان شاگردان یکی برخاست
همیشه یک نفر باید به پا خیزد

به آرامی سخن سر داد
تساوی اشتباهی فاحش و محض است

معلم مات بر جا ماند

و او پرسید

اگر یک فرد انسان واحد یک بود باز هم یک با یک برابر بود؟
سکوت مدحشی بود و سنوالی سخت
معلم خشمگین فریاد زد

آری برابر بود:

یک اگر با یک برابر بود آنکه زور و رز به دامن داشت بالا
بود

و آنکه قلبی پاک و دستی فاقد زر داشت پایین بود

یک اگر با یک برابر بود آنکه صورت نقره گون چون قرص
مه می داشت بالا بود

و آن سیه چرده که می نالید پایین بود؟

یک اگر با یک برابر بود نان و مال مفت خواران از کجا آماده
می گردید؟

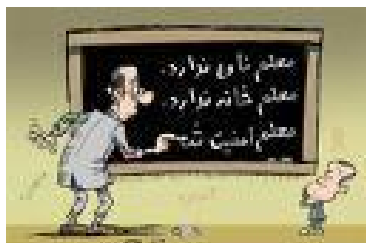
حال می پرسم یک اگر با یک برابر بود پس چه کسی دیوار
چین را بنا می کرد

یا چه کس آزادگان را در قفس می کرد؟

معلم ناله آسا گفت

بچه ها زین پس در جزوه های خود بنویسید

«یک با یک برابر نیست»



۲- امنیت شغلی فعالان صنفی از پایین ترین مراتب
اصول دموکراسی است و با توجه به سابقه ی قبلی اعلام
می کنیم چنانچه امنیت شغلی فرهنگیان مورد تعرض قرار
گیرد با ابتکارات بی سابقه و خطرناکی در مدارس روبرو
خواهید شد.

۳- ما خواهان استاندارد سازی امکانات آموزشی و
ورزشی و جمعیت کلاس های درس و رعایت اصول بین
المللی رایج در آموزش و پرورش هستیم.

۴- انتظار داریم صندوق ذخیره ی فرهنگیان گزارش
کاری شفاف و بیلان صندوق را تا روز ۱۳ مهر در
اختیار فرهنگیان قرار دهند و حداقل ۳ نفر از فرهنگیان
در هیأت مدیره صندوق ذخیره عضو باشند.

۵- لغو تمامی محدودیت هایی که برای کانونهای
صنفی کشور و شورای هماهنگی معلمان ایجاد کرده اند و
صدور پروانه برای متقاضیانی که بارها مراجعه نموده اند
و پاسخی نشیندند.

۶- اجرای مصوبات شورای عالی آموزش و پرورش
از جمله مدیریت انتخابی مدارس که جلوی اجرای آن
گرفته شده است!

۷- اعطای حق بازنشستگی پایان خدمت بازنشستگان
به صورت کامل و جامع با پول نه سهام عدالت.



بندهای بیانیه فوق با تشویق حضار تأیید گردید و مراسم
ساعت ۴ به پایان رسید.

از نکات اساسی تجمع فوق اشاره چندین باره اعضا بر
حضور صرف معلمان بود، که نشان از عدم تمایل آنان به اتحاد
با سایر جنبش هاست. ولی همگان می دانیم که مبارزات صنفی
و اقتصادی از این دست که تنها متکی بر خواسته های یک قشر
خاص اجتماعی است حتی اگر به موفقیت دست یابد، مقطعی و
منحصر به آن مجموعه از قشر مورد نظر خواهد بود. پس
توصیه می نماییم که فعالین این جنبش با سایر جنبش ها متحد
شوند تا به موفقیت همیشگی دست یابند.

همچنین در تجمع مذکور اکثریت شرکت کنندگان میانگین
سنی بالایی داشتند و از بازنشستگان فرهنگی بودند که با توجه
به جوان بودن معلمان مدارس می توان نتیجه گرفت شاغلین،
علیرغم حمایت کانون از امنیت شغلی معلمان بیم شرکت در
اعتراضات صنفی خود را دارند.

امید است ۱۳ مهر معلمان را در اتحاد با جنبش های دیگر
و با تمام قوا در میدان دیده و شاهد مبارزه ای قدرتمند برای
رهایی تمامی ستمدیدگان از یوغ ستم و استثمار باشیم. ■

(۱) سخن معلم - گاهنامه سازمان معلمان ایران - سال دهم شماره ۳۵

ما واقعاً می‌خواستیم جامعه را تغییر دهیم!

مصاحبه با یکی از فعالین مه ۶۸

ارسالی برای نشریه بذر

سارا



■ کمی از خودت در آن زمان بگو؟

□ من "ماری ژوزه دوه" هستم، در سال ۱۹۶۸ یک دختر ۲۱ ساله بودم، دانشجوی رشته تاریخ در دانشگاه "روان" که فاصله چندانی از پاریس ندارد. من فعال جنبش ضد جنگ ویتنام بودم، در "کمیته ملی ویتنام" و همچنین "سازمان جوانان کمونیست - تروتسکیست" بر علیه جنگ امپریالیستی در ویتنام فعالیت می‌کردم. خانواده من از سال ۱۹۶۲ تحت تأثیر بحران جنگ و جنبش استقلال الجزایر بودند و این برای من هم خیلی مهم بود. باید بگویم خیزشها در "روان" از ۷ می شروع شد، یک روز پس از شدیدترین سرکوب دانشجویان پاریس. مسلماً فعالیت های ضد امپریالیستی ما قبل از می ۶۸ وجود داشت، اما این جنبش همچنین در ارتباط بود با کمپین های دانشجویی بر علیه فشار در دانشگاه؛ مثل عدم وجود فضای آزاد، خواسته های صنفی دانشجویی در مقابل تعداد بسیار زیاد دانشجویان نسبت به امکانات دانشگاه و ...

برای من به شخصه دو دلیل مهم تر بودند یکی دمکراتیزه کردن فضای دانشگاه و دیگری ضد جنگ ویتنام. از ۷ می ما دانشگاه را اشغال کردیم، از دانشکده ادبیات شروع شد. از همان روز اول شروع کردیم به ارتباط برقرار کردن با کارگران کارخانه "رنو" تا در آکسیون ما در دانشگاه شرکت کنند. دانشگاه اشغال شده بود و ما کمپین های متعددی می‌گذاشتیم برای بازدید از کارخانه ها و ... مسلماً دانشجویان با کارگران وارد ارتباط شدند و گروه های مشترکی با آنها ایجاد کردیم ولی اصلاً آسان نبود. ما واقعاً می‌خواستیم جامعه را تغییر دهیم. به نظر من و تعداد زیادی از بقیه دانشجویان این فقط به وسیله طبقه کارگر امکان پذیر بود و طبقه کارگر باید رهبری این مبارزات را به عهده می‌گرفت، اما ما (چپ ها) روش غلطی در نزدیک شدن به کارگران اتخاذ کردیم.

این را هم بگویم که حزب کمونیست فرانسه (PCF) واقعاً نمی‌خواست بین کارگران و دانشجویان ارتباط برقرار شود، حزب کمونیست فرانسه شروع به کار بین کارگران کرد بدون اینکه به خوبی برایشان توضیح دهد، هدف چیست و این روش غلطی بود. بوسیله این جنبش بسیاری از کارگران آگاه شدند که باید قدرت را بدست بیاورند و ما به آنها برنامه انقلابی صحیحی را ارائه می‌دادیم و سعی می‌کردیم توضیح دهیم که امکان گرفتن قدرت بوسیله شما هست. اما هیچ سازمان انقلابی در آن زمان وجود نداشت که به روشنی در بین کارگران اعلام کند که باید قدرت را بدست بیاورند.

در همان زمان در بین کارگران هم بحث های زیادی بود در مورد یک "جامعه" دیگر و اینکه چطور امکان دارد یک "جامعه" دیگر را بوجود آورد.

■ آیا خود تو هم از یک خانواده کارگری بودی؟

□ نه، نه! من از یک خانواده خرده بورژوا بودم ولی باید مخرج تحصیل را خودم می‌پرداختم؛ به خاطر همین باید کار می‌کردم.

رفته بودم به جلسه بزرگداشت "چهلمین سالگرد مه ۶۸" در بروکسل این جلسه توسط "ALS" (دانشجویان چپ آلترناتیو) و "INTERNATIONAAL VERZET" (مقاومت جهانی) ترتیب داده شده بود. سخنران یک زن نسبتاً مسن فرانسوی بود، از دانشجویان شرکت کننده در خیزش مه ۶۸. فرصتی دست داد تا با یکی از فعالین و شاهدان عینی این جنبش از نزدیک آشنا شوم. برای من به عنوان یک جوان ایرانی این آشنایی بسیار هیجان انگیز بود. بویژه آنکه با کسی روبرو بودی که کماکان به آرمانهای زیبایی آن دهه توفانی وفادار بود، نادم و پشیمان نبود و از روحیه انقلابی بالایی برخوردار بود. ایستادگی اش به من هم قدرت می‌داد. حیف آمد که از این فرصت استفاده نکنم و دیگر رفقا را با احساس خود شریک نکنم. به همین دلیل مصاحبه زیر را با وی صورت دادم.



بعد از یک جلسه طولانی با موضوع مرکزی «کدام آلترناتیو را به جای این سیستم خواهیم گذاشت و چطور آنرا در هم خواهیم شکست؟!» با "ماری" به گفتگو نشستیم. او سخنران اصلی این جلسه بود. "ماری" که ظاهراً از همه مسن تر بود، از همه پرشورتر و هیجان زده تر هم بود. در حین یادآوری از حوادث می ۶۸ به قدری هیجانزده می‌شد که گاهی فراموش می‌کرد صحبت هایش باید ترجمه شوند. سخنرانی او در ابتدا با اعتراض به رنگ مشکی رومیزی میز سخنران شروع شد (که نشانه حفظ روحیه اعتراضی او بود)؛ او گفت ما هرگز در مورد سالروز مرگ می ۶۸ صحبت نمی‌کنیم، هرچند بورژوازی با کمک بعضی از فعالین می ۶۸ که جذب سیستم اش شده اند، سعی دارد موضوع را اینگونه جلوه دهد؛ ولی همیشه پرچم مبارزات ما سرخ خواهد بود. او دائماً می‌گفت من اصلاً در این وقت کم نمی‌توانم همه چیز را بگویم، متأسفم. ساعت از نیمه شب گذشته بود. که پای صحبت هم نشستیم. روحیه انقلابی ماری خستگی و خواب را از چشم من ربود. نخست به او گفتم. از طرف دانشجویان ایرانی تشکر می‌کنم که این فرصت را در اختیار من قرار دادی. هدف از این مصاحبه این است که بیشتر ما را با تجربه شخصی خودت به عنوان یک دانشجو در دوره می ۶۸ آشنا کنی. تا حدودی می‌دانم که در مورد دلایل، اشتباهات و جمع بندی ها از می ۶۸ نظرات متفاوتی وجود دارد. اما فکر می‌کنم در این فرصت کم بهتر باشد تجربه زنده و مستقیمی که خودت از سر گذراندی را با من در میان بگذاری. اینگونه بود که مصاحبه ام با او آغاز شد.

■ روابط بین دانشجویان و کارگران با دانشجویان و کارگران خارجی یا مهاجر چطور بود؟

□ مسلماً مبارزه می ۶۸ مبارزه ای مشترک بود شامل کارگران فرانسوی و کارگران مهاجر. در جنبش دانشجویی هم تفاوتی بین دانشجوی فرانسوی و غیر فرانسوی نبود. ملیتهای مختلفی در هر دو جنبش شرکت داشتند. بیشترین تعداد مهاجرین از ایتالیا و اسپانیا بودند، اسپانیایی هایی که به دلیل دولت فاشیستی "فرانکو" به فرانسه پناهنده شده بودند. این پناهنده ها به همراه سایر پناهندگانی که بعد از جنگ جهانی دوم به فرانسه آمده بودند، با کارگران فرانسوی متحد بودند و یک کاراکتر انترناسیونالیستی خوب در این جنبش ایجاد کرده بودند.

■ (ماری به قدری خسته است که آخرین سؤال را نپرسیده پاسخ می دهد ولی همچنان با هیجان، چون صبح زود باید برای رفتن به جلسه دیگری حرکت کند.)

□ برای من شخصاً نتیجه جنبش این بود که به مردم علاقمند شدم و بعد از این چهل سال دوست دارم این شرح حال را برای دیگران هم بگویم؛ ما که بودیم؟ چه می خواستیم؟ چه کردیم؟ و چرا آن کار را انجام دادیم؟ مسلماً این جنبش هماهنگ بود با مبارزه علیه سرمایه داری که در آن زمان در جریان بود. یک مبارزه کاملاً ضروری و آگاهانه علیه سرمایه داری بود.

برای من امروزه اهمیت می ۶۸ در همه بحث و جدل ها این است که می ۶۸ یک فاکت تاریخی است تا ما دوباره در مورد سوسیالیسم و کسب قدرت توسط طبقه کارگر بحث کنیم؛ و این دلیل من است برای نگاه به چهل سال تاریخ می ۶۸ و اهمیت درسهایی که در آن است.

همانطور که کارگران یک کارخانه ساخت هواپیما می گفتند: «آن افسانه زیبایی که ظاهراً از ارزش افتاده برای ما هنوز "سوسیالیسم" است؛ ما رهبری خودمان را می خواهیم، نه رهبری شدن به وسیله دیگران را و با این روش ما سوسیالیسم را بدست خواهیم آورد.» (به زبان فرانسه بسیار زیباتر است- مترجم)

■ متشکرم رفیق ماری. می دانید که در شرایط کشوری مثل ایران که احزاب و جنبش کارگری و سایر جنبشها اجازه سازمان یابی ندارند، امروزه جنبش دانشجویی نقش سیاسی و اجتماعی مهمی را ایفا می کند، به خاطر همین دستیابی به تجربیات بین المللی جنبش دانشجویی مثل می ۶۸ و نقش جنبش دانشجویی در ارتباط با سایر جنبشهای اجتماعی خصوصاً کارگری و زنان برای ما بسیار اهمیت دارد. ما سعی می کنیم کانالی باشیم برای انتقال این تجربه.

□ هدف من هم همین بود. ■

* "Rudi Dutschke"

احتمالاً اشاره دارد به تظاهراتی که در اعتراض به ترور رودی دوچکه صورت گرفته است. رودی دوچکه (۱۹۷۹ - ۱۹۴۰) یکی از سخنگویان مهم جنبش چپ دانشجویی آلمان در سالهای ۶۰ میلادی بود.

سال ۱۹۶۷ ترور "بنو اونزبرگ" توسط پلیس آلمان (در تظاهرات اعتراض به سفر شاه ایران) جنبش دانشجویی آلمان را به سمت مبارزه رادیکال تر و در جهت مبارزه مسلحانه سوق داد. سال ۶۸ هم به رودی شلیک کردند که این هم جنبش دانشجویی را رادیکال تر کرد. ولی دوچکه از این جهت گیری رادیکال دفاع نکرد و می گفت باعث انحلال جنبش دانشجویی می شود. انشعاب او از فراکسیون ارتش سرخ آلمان معروف بود. نظرانش را از گرامشی، برای تغییر خلاق دولت و جامعه از درون بود. نظرانش را از گرامشی، رزا لوگزامبورگ، مکتب فرانکفورت و مارکسیسم فرهنگی گرفته بود. رودی که گلوله به سرش اصابت کرده بود برای معالجه به انگلیس رفت و به فعالیت سیاسی خود ادامه داد. وی در اثر عوارض سو قصد ۱۲ سال بعد در گذشت.

■ آیا اکثریت دانشجویان مثل شما بودند یا از خانواده های کارگری بودند؟

□ در آن دوره اکثریت دانشجویان از خانواده های بورژوا یا خرده بورژوا بودند و فقط ۷ درصد از طبقه کارگر بودند.

■ ارتباط شما و کارگران بیشتر از طریق سندیکاها بود یا با آنها ارتباط مستقیم داشتید؟

□ در "روان" که ما بودیم یکی از مهمترین کارخانه ها یعنی "رنو" وجود داشت که ما می توانستیم ارتباط مستقیم با خود کارگران داشته باشیم. کارگران یک کمیته کارخانه داشتند که سؤالشان این بود "چطور می توانیم قدرت را بدست بگیریم؟" و بحث ها در این مورد ارتباطات زیادی بین دانشجویان و کارگران به وجود می آورد. ولی در آن زمان خیلی مشکل بود چون آن منطقه تحت کنترل قدرت (سیاسی) حزب کمونیست فرانسه بود.



پوستر در اعتراض به سفر شاه ایران به فرانسه یادگار می ۶۸، یک کپی از مجموعه پوستر های طراحی شده بوسیله دانشجویان در آن دوره. (هدیه یکی از رفقای اروپایی)

زیرنویس: **ایران = سرکوب، زندان، شکنجه**

سه میلیارد خرید اسلحه از آمریکا،

چرا شاه در پاریس است؟

■ آیا در آن زمان برای جنبش دانشجویی مثل جنبش کارگری مهم بود که ارتباط بین المللی با سایر جنبش ها برقرار کند؛ مثل جنبش دانشجویی در آلمان یا جنبش ضد جنگ در آمریکا و ...؟ این ارتباطات چه اثری داشت؟

□ مسلماً، برای ما خیلی مهم بود که انترناسیونالیست باشیم. خیلی از دانشجویان "روان" و فرانسوی به برلین می رفتند در تظاهرات برای "رودی دوچکه" * و همین طور جنبش های ضد جنگ در آنجا شرکت کنند. برای کارگران هم مسأله جنگهای استعماری در آن دوران بسیار مهم بود. برای اینکه جوانان کارگر بین ۲۱ تا ۲۳ سال اجباراً باید به جبهه جنگ تجاوزکارانه (فرانسه علیه الجزایر و آمریکا علیه ویتنام) می رفتند. اینهم یکی از دلایلی بود که مبارزات را رادیکالیزه می کرد.

■ به عنوان تجربه یک دختر دانشجو در آن مبارزات چه چیزی برایت مهم بود؟

□ این یک مسأله بنیادی بود. مسأله زنان، برای من شخصاً و همچنین برای بسیاری از زنان یکی از مسائل پایه ای در این جنبش بود. برای اینکه روابط حاکم بین زن و مرد در آن دوره بوسیله این جنبش بنیاداً هدف قرار گرفته بود. همچنین خواسته هایی مثل آزادی سقط جنین، جلوگیری از بارداری و ... هم طرح بود.

یکی از مسائلی مهم دیگر، تغییر سن قانونی از ۲۱ سال به ۱۸ سال بود. تا قبل از آن دوره سن قانونی برای مستقل شدن جوانان ۲۱ سال بود که خیلی دیر است، بنابراین مبارزه ای هم بود برای تعویض سن قانونی به ۱۸ سال.

پیرامون "مه ۶۸" منتشر شده در نشریه دانشجویی بذر:

■ جنبش دانشجویی فرانسه مه ۱۹۶۸ - افشین کوشا نشریه شماره ۲ - اردیبهشت ۱۳۸۴

▲ در سال ۱۹۶۸ تظاهرات ضد جنگ ویتنام در سراسر جهان بویژه در آمریکا و اروپا شتاب زیادی به خود گرفت. هجوم جمعی محصلین و دانشجویان به دفتر آمریکن اکسپرس در پاریس به دستگیریهای جدی منجر گردید...

▲ هفته دوم ماه مه، فرانسه شاهد تسخیر تمامی دانشگاهها و بسیاری از دبیرستانها توسط دانشجویان و دانش آموزان بود. برخی از کارگران جوان، بویژه از میان بخشهای پائین که آن زمان کم درآمدترین طبقه کارگر در بازار مشترک اروپا بعد از ایتالیا بودند، از چندماه قبل یک سری اعتصاب خشونت آمیز ابتدائی را شروع کرده بودند. اکنون ترن ها از دامنه های ملال آور حومه پاریس کارگران جوان، جوانان بیکار، مردان جوانی که اخیراً از خدمت نظام معاف و یا از مدرسه حرفه و فن کنار گذاشته شده بودند، همچنین تعداد بسیاری از محصلین دبیرستانها را که بطور سراسری از طریق کمیته توده ای ویتنام سازمان یافته بودند را با خود می آوردند. همه آنان همراه دانشجویان ممتازتر در بحثها و نبردهای محله لاتن شرکت می کردند...

▲ دانشجویان با تصاویر مارکس، انگلس، لنین، استالین و مانو از محله لاتن تا بیان کورت راهپیمایی کردند. بروی پرچمی که در تظاهرات حمل می شد، نوشته شده بود: «دستان کارگران، پرچم قیام علیه رژیم را از دستان ضعیف دانشجویان خواهند گرفت»

▲ یک چیز دیگر نیز در زندگی سیاسی فرانسه تازگی داشت: تعداد زنان جوان رزمنده چندان کمتر از مردان نبود. به هنگام اشغال سوربون از سوی دانشجویان، مردان از زنان خواستند که صرفاً به کار تایپ و قهوه درست کردن بپردازند. زنان بر شرکت در بحث اصرار ورزیدند. این مبارزه که در دل مبارزه ای دیگر به راه افتاده بود دستاوردهای زیادی برای جنبش زنان به ارمغان آورد...

▲ ژرژمپیدو نخست وزیر وقت فرانسه با صدای آشفته و آکنده از بدبینی علیه جنگ داخلی فریب الوقوع هشدار داد...

▲ بزرگترین دستاورد دهه شصت در کشورهای امپریالیستی این بود که انقلاب پرولتری پس از سالها دوباره در صحنه ظاهر شد. بقول یکی از انقلابیون دهه شصت: «تجربه دهه شصت در کشورهای امپریالیستی قطعه سنگی است که نه باید بدورش افکند و نه بازیچه اش ساخت، بلکه باید با آن خنجرهایمان را تیز کنیم.» همانطور که یکی از شعارهای معروف آن دوره بیان داشت: این فقط آغاز کار است.

ادامه در نشریه شماره ۲

■ مریم خراسانی و مه ۶۸ - مارال هشیار نشریه شماره ۸ - بهمن ۱۳۸۴

... تازه آغاز کار بود!

▲ دهه ۶۰ یکی از آن موارد است که جمعی با اهداف متضاد در موردش صحبت می کنند. دشمنان دهه شصت همیشه سعی کرده اند آن سالها را هرچه عمیقتر در دل خاک دفن کنند. زیرا دهه شصت بازنمای این واقعیت بود که جهان می تواند و باید متفاوت از وضعیت کنونی اش باشد. یک عده هم که بظاهر از آن حمایت می کنند آن را از کاراکتر انقلابی خالی می کنند. خراسانی جزو این دسته از ستایشگران است.

▲ من هم از ستایشگران آن دهه ام اما خواهان تکرار آن نیستم. زیرا بیا خیزی و بیداری دهه شصت تا آنجا ادامه نیافت که جهان را زیر و رو کند. در نیمه راه ایستاد. درسهایش را با این هدف که تمام راه طی شود باید جمع بندی کرد. زمانی که از این بلندآوازه دهه شصت نظر اندازیم دهه شصت را کاملاً متفاوت از آن تصویر (با عرض معذرت) مضحکی که مریم خراسانی می دهد می بینیم ...

▲ بله در دهه ۶۰ جوانانی که علیه نظام حاکم در

فرانسه و جهان شورش کرده بودند به همه چیز کار داشتند: هنر و فلسفه و سکس و سینما و همه چیز. می خواستند نظام حاکم در فرانسه و جهان شورش کرده بودند به همه چیز کار داشتند: هنر و فلسفه و سکس و سینما و همه چیز. می خواستند همه این ها را از نو تعریف کنند.

جهان شورش کرده بودند به همه چیز کار داشتند: هنر و فلسفه و سکس و سینما و همه چیز. می خواستند همه این ها را از نو تعریف کنند. می خواستند نقششان از نظام حاکم را به همه عرصه های فکر و روابط بین انسان ها منجمله روابط زن و مرد بکشانند. شورش انقلابی علیه سیستم در را بروی این چیزها باز کرده بود. اما خلاصه کردن دهه ۶۰ به این جنبه، دادن یک دید عرفانی از این جنبش انقلابی است. مریم خراسانی برای اینکه بتواند واقعیت های مه ۶۸ را منطبق بر پارادایم "ضد توتالیتزر" کند، یک جنبه یا یکی از مطالبات آن جنبش را گرفته و آن رامسای تمامیت مه ۶۸ کرده: «جنبش خودانگیخته و بی رهبر دانشجویان در فرانسه علیه تمرکز و سلسله مراتب قدرت دولتی و حزبی و علیه نظام مستقر اقتصاد بود. جنبشی که در برابر دولت - مداری ایدئولوژی های لیبرالیستی و مارکسیستی موجود، پدیده "خودگردانی" از جمله خودگردان شدن دانشگاه ها را طرح کرد؛ اگر چه پیگیری و تحقق آن را به جنبش های بعدی واگذاشت.» ...

ادامه در نشریه شماره ۸

■ نقد فیلم: آنچه "رویایی ها" به ذهن من می آورد نشریه شماره ۲۲ - آذر ۱۳۸۶

در این روزها، محیط آموزشی فرانسه و کل جامعه اسیر یک نظم پادگانی خفقان آور است. همین وضعیت است که جرعه بزرگ انفجار را می زند.

ترجمه ارسالی

▲ فیلمی با این اسم، این موضوع (ماه مه ۱۹۶۸ در پاریس) و این موسیقی متن (هندریکس، چاپلین، دیلان و دورز) من را میخکوب می کند. وادارم می کند که سراپا چشم شوم و نگاه کنم. از تماشای "رویایی ها"ی برناردو برتولوچی نه فقط نومید نشدم، بلکه انگار پیشداوری هایی که قبل از شروع فیلم داشتم را همان جا به حال خود رها کردم.

▲ "رویایی ها" تماشاگر را به روزهای شورش و شادی در کوچه و خیابانهای پاریس می برد. ماجراهای جنگ ویتنام آنچنان خشم برانگیز است که میلیونها نفر را در سراسر دنیا به تکان درآورده است. در این روزها، محیط آموزشی فرانسه و کل جامعه اسیر یک نظم پادگانی خفقان آور است. همین وضعیت است که جرعه بزرگ انفجار را می زند.

"روزهای آخر ماه آوریل کسی باور نمی کرد که طی چند روز فضای خفقانی جمهوری پنجم دوگلا یک باره منفجر شود. کسی باور نمی کرد که نفوذ کمونیستهای جعلی "حزب کمونیست فرانسه" زیر سوال برود.. کسی باور نمی کرد که جامعه چشم باز کند و خود را درگیر یک خیزش انقلابی ببیند." (از «فرانسه در سال ۱۹۶۸: روزهای وحشی ماه مه» ...)

ادامه در نشریه شماره ۲۲

از بارِ عریانِ کارِ خانگی تا

رنج پنهانِ روزمره‌گی

درباره "به همین سادگی"، فیلمی از رضا میر کریمی

باربد کیوان

پنهان نمی‌کنم که با پیشداوری راهی سینما شدم. با فیلم‌های قبلی رضا میر کریمی آشنا بودم. از پیش زمینه‌های ذهنی او و انعکاس بینش مذهبی در آثارش اطلاع داشتم. فیلم "خیلی دور، خیلی نزدیک" را با همه نشانه‌ها و نتیجه‌گیری‌های خرافی که داشت، دیده بودم. یادم می‌آید همان موقع، یکی از بچه‌ها با حرارت از آن فیلم دفاع می‌کرد و می‌گفت: "اصلاً مهم نیست که دیدگاه این اثر، مذهبی است. من از لطافت انسانی آن خوشم می‌آید." و در پاسخ گفته بودم که: "وقتی که زیر یک حکومت مذهبی گرفتار هستی و دست و پا می‌زنی، دیگر نمی‌توانی یک فیلم مذهبی و خرافی را صرفاً بازتاب‌بآورها و احساسات و نیات پاک و لطیف فیلمساز بدانی. این جور فیلم‌ها ابزاری است در خدمت ایدئولوژی حاکم و دستگاه حاکم." هنوز هم فکر می‌کنم بحث درست بود. این را فقط بازگو کردم تا بدانید با چه نوع پیشداوری به تماشای "به همین سادگی" رفتم.



طاهره تنهاست با وجود همسر و دو فرزندش. شاید امروز بتواند به زندگی این خانواده رنگ دیگری بزند.

واقعیت‌سرسخت‌تر از آنند که با ابتکارها و طرح‌های ساده و صادقانه طاهره، کنار بکشند و لاف‌ل برای یک روز راحتش بگذارند.

میرکریمی، تحت عنوان نویسندگان فیلمنامه دیدم. خیالم تا حدودی راحت شد. می‌دانستم که شادمهر راستین روحیه خوب، هوش بالا و شور و شری جوانی دارد. پس فیلمنامه اگر در مجموع هم خوب نباشد، حداقل نکات و جنبه‌های خوب و قابل تأملی در آن هست.

فیلم با پهن کردن رخت و ملحفه بر پشت بام آغاز می‌شود. طاهره اینجاست. همینجاست که آن زن جوان باردار را برای نخستین بار می‌بیند. این زن، همسایه جدیدی است که روزهای تنهایی و انتظار خود را با برنامه‌های ماهواره پر می‌کند. در یکی دیگر از آپارتمان‌های این مجتمع، عقد کنان است. می‌خواهند دختر نوجوانشان را شوهر بدهند. مجتمع مسکونی، روز پر هیاهو و پر رفت و آمدی را می‌گذرانند. اما به جای فضایی سرشار از شادی و امید، بر این خانه دلشوره و عصبیت حاکم است.

روز دیگری از زندگی طاهره آغاز شده است. با او وارد چاردیواری اش می‌شویم و یک روز کامل را تا نیمه شب تجربه می‌کنیم. امروز سالگرد ازدواج اوست. یک روز متفاوت؟ طاهره واقعاً می‌خواهد که این روز با بقیه روزها فرق داشته باشد. می‌خواهد حداقل بتواند در این روز، رشته‌یکنواختی و روزمره‌گی را پاره کند؛ لباس نو بپوشد؛ عطر بزند؛ کیک سر سفره بگذارد؛ غذای مورد علاقه شوهرش را به او بچشاند؛ با دادن هدیه او را غافلگیر کند؛ و شاید... شاید لحظه‌های عاطفی شیرینی که مدت‌هاست اتفاق نیفتاده را دوباره از آن خود کند. اما از همین آغاز می‌فهمیم که طاهره به شدت تنهاست و گرفتار: گرفتار آنچه نامش را وظایف مادرانه - همسرانه نهاده‌اند. اما نه، فقط این نیست. وقتی که گوشی تلفن را بر می‌دارد و به دفتر فلان آخوند زنگ می‌زند تا برایش استخاره کند، می‌فهمیم که در این فضای نومیدی و جهل و تکرار، گرفتار خرافه هم هست.

طاهره، یک زن آذربایجانی است. افزودن این هویت ملی به هویت جنسیتی طاهره، کار آگاهانه‌ای است برای عمیق‌تر و ملموس‌تر کردن غربت و تنهایی او. تنها تماس او با دوران قبل از ازدواج، ترانه‌ای آذری است که با خود زمزمه می‌کند. زندگی طاهره، حکایت رنج میلیون‌ها طاهره دیگر است که زاده شده‌اند تا مهر جنسیت بر پیشانی‌شان کوبیده شود. تا زیر هجوم الگوها و باورهای سنتی از روزهای کودکی بگذرند. تا مضطرب و تحت فشار، دوران پر شور نوجوانی را بی‌آنکه از آن چیزی بفهمند با ورود چند خواستگار به پایان برسانند. سپس، لحظه‌ای با رویاهای گول‌زنک "سیندرلایی" سر کنند و یک باره خود را در چنبره وظایف و توقعات، تحقیرها و بی‌اعتنایی‌ها، و تکرار روز و شب‌های بی‌پرده و بی‌سرانجام اسیر ببینند.

این چنین است که طاهره در آشپزخانه، لختی به دفتر و مدادش پناه می‌برد تا شعرهایش را به روی کاغذ بیاورد. شعرهای ناتمامی که هیچ وقت فرصت پیرایش و اتمامش را پیدا نمی‌کند. شعر سرودن و کلاس رفتن، فقط حاشیه‌ای است بر متن پختن و شستن و بچه‌داری کردن و به وظایف زناشویی عمل کردن. در این میان، طاهره را می‌بینیم که تنهایی اش را در ذهن خود، با مرد تنهای همسایه که در قاب پنجره جای گرفته تقسیم می‌کند. او در واقع، با تنهایی همسایه احساس نزدیکی و همدردی می‌کند.

“watching you!” (برادر بزرگ ترا زیر نظر دارد!) مقابل چشم تماشاگران قرار دهد؛ اما جایگاه تلویزیون در فیلم به ما نهیب می زند که “Big Brother is brainwashing you!” (برادر بزرگ ترا شستشوی مغزی می دهد!)

با پیشرفت داستان متوجه می شویم که واقعیات سرسخت تر از آنند که با ابتکارها و طرح های ساده و صادقانه طاهره، کنار بکشند و لااقل برای يك روز راحتش بگذارند. طاهره به شرکت شوهرش تلفن می کند. صدای منشی را از آن طرف خط می شنویم. لحنش نشان دهنده اعتماد به نفس اوست. کاملاً بر زندگی طاهره و بچه هایش محاط است. از همه چیز خبر دارد. حرف هایش بوی مداخله جویی و تعرض به حریم خانوادگی طاهره می دهد. از همینجای داستان منتظریم که هر چه زودتر، صحنه مواجهه طاهره با شوهرش را ببینیم. شوهری که همه نشانه های خیانت را با خود حمل می کند. اما عکس العمل دختر و پسری که بغل دستم نشسته اند هم به اندازه کافی جالب است. هر دو دارند بی اختیار به منشی شرکت فحش می دهند و او را مقصر “از راه به در رفتن” شوهر طاهره می دانند! پسر با عصبانیت خطاب به منشی می گوید: “خفه شو! می خواهی زندگی این خانواده را از هم بپاشی!” از خودم می پرسم، چرا به مغزشان خطور نمی کند که شوهر طاهره از این مناسبات سود می برد و اوست که دست بالا را دارد؟ چرا محکوم کردن زن منشی، به نظرشان صحیح و منطقی می آید؟ در تاریکی سالن چشم می گردانم. زنان میانسال ساکت و مبہوت به پرده چشم دوخته اند. گهگاهی صدای پچ پچ دختران جوان به گوش می رسد.

هر چه فیلم جلوتر می رود، تصاویری که طاهره برای آن شب در ذهن داشته، يك به يك می شکند و فرو می ریزد. دخترش بادمجان ها را می سوزاند و فضای خانه را پر از دود می کند. پسرش با بچه همسایه، كيك را از یخچال کش می روند و شغال خور می کنند. شوهرش آخر شب به خانه می آید و معلوم است که جشن اش را جایی دیگر و با کسی دیگر گرفته است. قلیه ماهی که غذای مورد علاقه این مرد جنوبی است روی دست طاهره باقی می ماند. وقتی که شوهر طاهره، بوی غذای سوخته که از بعد از ظهر باقی مانده را حس می کند اما بوی عطر طاهره را از فاصله نزدیک نه، آه از نهاد همه زنان حاضر در سالن بر می آید.

در بخش پایانی فیلم، طاهره با زن مضطرب همسایه روبرو می شود که ملتسانه از او می خواهد در مورد ازدواج دختر نوجوانش استخاره کند. دارند او را به مردی می دهند که اختلاف سنی اش با دختر زیاد است. مادر نگران آینده است که چه بر سر زندگی مشترک دخترش خواهد آمد. طاهره استخاره می کند و خوب می آید. با این کار، مادر خود را می فریبد و نگرانی هایش را حداقل امشب کنار می گذارد. بدین ترتیب، همه عاقبت به خیر شده اند. پسرک به کیک که دوست داشت رسیده است. دخترک قرار است با همشاگردانش به اردو بروند. شوهر، کت و شلوار هدیه گرفته و شامش را هم بیرون خورده و حالا مثل يك خرس روی تخت به خواب ناز رفته. فقط مانده است طاهره. در جریان فیلم، سوسوی عصیان را در او دیده ایم. نگاه خیره او، وقتی که صدای سوت دیگ زودپز بلند می شود می تواند نشانه ای از نزدیک شدن طاهره به حد انفجار باشد. یا وقتی که در يك بازی کودکانه، تفنگ را از دست

اما امروز قرار است روز متفاوتی باشد. طاهره تنهاست با وجود همسر و دو فرزندش. شاید امروز بتواند به زندگی این خانواده رنگ دیگری بزند. او دختر کوچکش را می بیند که در مقابل چشمانش در حال بزرگ شدن است. در حال طاهره شدن است. نگاه های آشکار و دزدانه طاهره به او، با ما حرف می زند: “آیا سرنوشتش مثل من خواهد بود؟” اما در

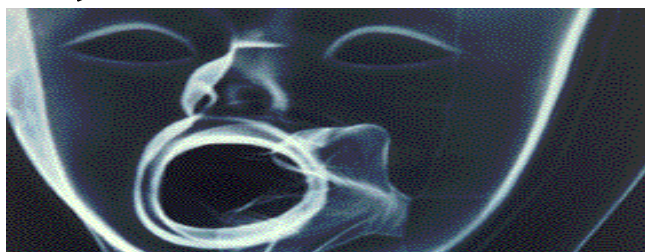


همان حال، به حکم جامعه، تلاش می کند که از دخترش يك کدبانوی وظیفه شناس و باب طبع مردان بسازد. طاهره، پسر کوچکترش را می بیند که بی اعتنایی و توقعات مردانه را از همین کودکی بروز می دهد و از گفت و گو و برقراری يك ارتباط دوستانه با مادرش سر باز می زند. طاهره شوهرش را می بیند که... اما نه. تا بخش پایانی فیلم از شوهرش خبری نیست! و این کارگر خانگی تنها، همچنان کار می کند و کار می کند و کار می کند. تا جایی که حوصله پسری که کنار دستم نشسته سر می رود: “بابا! این دیگه چه فیلمیه! اعصابمون خورد شد.” دوست دخترش از اینکه او ناراحت شده، معذب است. عذاب وجدان گرفته که چرا او را با خود به تماشای این فیلم آورده است. شاید به خودش می گوید: “کاش تنها آمده بودم.” همین موقع، سایه تماشاگر دیگری را می بینم که تاب نمی آورد و با عجله سالن سینما را ترک می کند.

حالا دارم فلسفه تیتراژ فیلم را می فهمم. آن تیتراژ می خواست حال و هوا و خصلت کار تکراری خانگی را از همان آغاز به تماشاگر منتقل کند و در این کار موفق شد. حرکات و دغدغه های طاهره را که می بینم جملاتی که سالها پیش در مورد کار خانگی خوانده ام در سرم چرخ می زند: “مردم با خیال راحت مشغول تماشای زنانی هستند که کار مبتذل و یکنواخت خانه، توان و وقت آنان را هدر می دهد؛ خسته شان می کند؛ روحشان را پژمرده و ذهنشان را کند می کند؛ قلبشان را ضعیف و اراده شان را سست می کند.”

اما “به همین سادگی” فقط به فضای چاردیواری طاهره محدود نیست. در سراسر فیلم، ما با حضور دائمی تلویزیون روبرویم. طاهره از اول صبح تا شب، تنهائیش را با تلویزیون پر می کند. حضور این رسانه، خواه ناخواه اشاره ای به سلطه قدرتی فراگیر بر مناسبات درون خانه طاهره و افکار و باورهایش نیز هست. بر زمینه کار خانگی و دل نگرانی های طاهره، صدای حجت السلام مرادی یعنی همان آخوندی که خرافه و عقاید ارتجاعی را در قالب به اصطلاح مدرنیته به مشتری تحویل می دهد، می شنویم. یا با قسمت هایی از برنامه های روتین “خانه و خانواده” و “فوتبال برتر” مواجه می شویم. همه اینها حاکی از حضور سنگین و “اورولی” رسانه حکومتی است. ممکن است که به دلایل آشکار سیاسی، این فیلم نتواند رسانه را به شیوه جرج اورول با شعار “Big Brother is

ایده های پراکنده درباره پست مدرنیسم (۴) که به تدریج منسجم تر می شود!



نظام تاریخ و «روایت بزرگ»

باربد کیوان

بدون شک پست مدرنیستها هم آموزگاران خود را دارند. اما پست مدرنیسم مثل یک مکتب واحد نیست و الگوی واحدی ندارد. اصولاً پست مدرنیست ها دنبال چنین چیزی نیستند. در واقع، آنان خودشان را به خاطر چند صدایی بودن، چند هویتی بودن و بی مبنا بودن، ستایش می کنند. آنان بسیار در مورد محسنات «کنار گذاشتن مفهوم» صحبت می کنند. یعنی به چیزی تحت عنوان مفهوم یا معنای ثابت، اعتقاد ندارند. با این حساب، پست مدرنیست ها را باید یک طیف دانست. یک طیف خیلی گسترده. زیر یک چتر جمع شدن آنان بیشتر حالت خودبخودی دارد؛ و چندان نمی توان آن را آگاهانه دانست. یعنی مجموعه ای از گرایشات هستند که دور هم آمده اند و پست مدرنیسم را ساخته اند. اما همین پدیده، علیرغم هر ادعایی، عمیقاً ریشه در واقعیت مادی دارد. مبنا و اساس دارد. ریشه اش را می توان در تحولات و تکاملات مادی جست و جو کرد. تحولات چیزی نیستند مگر تضادها، تقابل و برخورد تضادهای موجود در شرایط مادی. یعنی همین تضادهای اساسی و عمده متعدد که در فرایندهای پیچیده، بزرگ و کوچک، و مرتبط به هم وجود دارند. خصلت متناقض عصر کنونی، زمینه مادی بروز پست مدرنیسم است. این عصر آستن یک جهان نوین است. آغاز دور جدیدی است برای حل کردن تضادی که ما نامش را نظام سرمایه داری گذاشته ایم و بر دنیا مسلط است. این تضاد را می خواهیم به طریقی حل کنیم که دیگر سرمایه داری جدیدی جایگزین سرمایه داری موجود نشود. ما امروز با سرمایه داری شدن همه دنیا روبرو نیستیم، بلکه با توسعه سرمایه داری مواجهیم که به شکل جهانی انجام می گیرد. در این چارچوب هر تضادی به دنبال راه حل می گردد. در جریان حل هر تضاد، پیچ و خم های معینی هم شکل می گیرد.

می شود مثل پست مدرنیست ها نشست و از صبح تا شب، مبنای مادی تحولات و جهت فرایندها را نفی و انکار کرد. اما از این گریزی نیست که ما در واقعیت دنیای امپریالیستی ریشه داریم. علیرغم هر سر و صدایی هم که پست مدرنیستها علیه «روایت بزرگ» به پا کنند، خود پست مدرنیسم هم بازتاب یک «روایت» است. یعنی بازتاب قبول طرز تفکر «روایت». منتهی یک «روایت» خرده بورژوایی. در گذشته دیدیم که خیلی از پست مدرنیست ها یا «فک و فامیل» پست مدرنیستها، «روایت بزرگ» نوع مسکو (نوع رویزیونیستهای شوروی

پسرش می گیرد و سرباز پلاستیکی را هدف قرار می دهد، می تواند بازتاب نفرتی باشد که در او انباشته شده است.

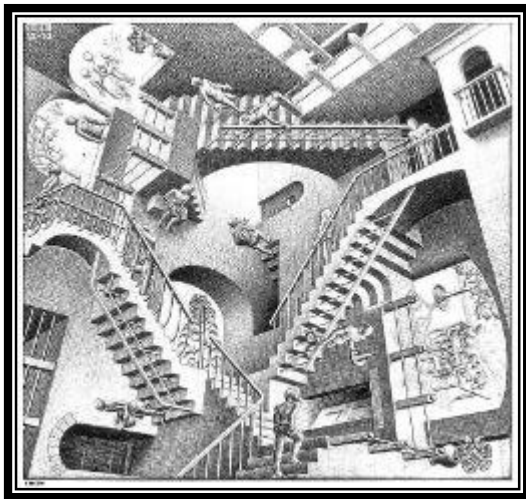


حالا طاهره در آستانه يك تصميم بزرگ قرار دارد. می خواهد از اینجا برود. از این مناسبات خارج شود. روشن است که این يك تصميم آنی نیست. حتماً بارها این فکر به سرش خطور کرده. حتی برای بچه ها از روی کلید خانه، یدکی گرفته تا وقتی که رفت پشت در نمانند. می خواهد به آذربایجان برگردد. حالا دیگر زمزمه های آذری طاهره در ابتدای فیلم، معنا و وزن دیگری می یابد. آن ترانه می تواند، ترانه رهایی باشد. فقط کافیسٹ يك قدم بردارد تا از این دایره خارج شود. اما طاهره نمی رود. در آخرین لحظه، صدای شوهر خواب آلوده اش را می شنود که زیر لب نامش را به زبان می آورد. طاهره غرق در تردید، به طرف اتاق خواب سرک می کشد: «جانم. من اینجام.» انگار از خودش شرمند است. نمی داند با خیال هایی که امروز در سر پروراند چکار کند. پس خود را از جلوی دوربین کنار می کشد و در مبل اتاق نشیمن گم می شود. پیش خودم می گویم شاید می خواهد تصمیمش را عملی کند. شاید خودش را از مقابل در نیمه باز اتاق خواب کنار کشید تا از دید شوهر خارج شود. شاید هنوز امیدی باشد!

از سالن سینما بیرون می آیم. ترجیح می دهم قدم هایم را کند کنم و فال گوش بایستم. حرفهای زنانی که به تماشای فیلم آمده بودند نشانگر رضایت آنهاست. به خودم می گویم بدون یاری زنان نویسنده ای که فیلمنامه را خواندند و نظرات خود را با فیلمنامه نویسان در میان گذاشتند، «به همین سادگی» از چنین عمق و سادگی بهره مند نمی شد. بدون تلاش هنگامه قضیاتی که ماه ها، طاهره شدن را آموخت و مثل او «آذری» شد، شخصیت طاهره چنین آشنا و باور پذیر از آب در نمی آمد. و بالاخره رضا میر کریمی ... به خودم می گویم «به همین سادگی» می تواند آغاز يك دگرذیسی باشد.

چند روز بعد در جایی از قول میر کریمی می خوانم که «طاهره ماند». اگر واقعا اینطور باشد، این اعلام عقبگرد و تسلیم است. همه چیز در این داستان برای گسست و تغییر در زندگی طاهره فراهم شده بود. هیچ دلیلی برای جا زدنش وجود نداشت. آیا میرکریمی مطمئن است که طاهره هنوز اینجاست؟ بهتر است يك بار دیگر نگاهی به اتاق نشیمن بیندازد. من که شك دارم هنوز اینجا باشد. ■

خوب باشد؛ اما باید بگویم که به این سادگی ها هم نیست. یعنی این پدیده بسیاری چیزهای متناقض را در کنار هم مطرح می کند. تضادهای زیادی به بار می آورد که اتفاقاً تصویر را مخدوش تر و پیچیده تر می کند. ما در گلوبالیزاسیون، نقد ارتجاعی از امپریالیسم را داریم؛ نقد پست مدرنیستی را داریم؛ و نقدهای اجتماعی دیگر را هم داریم. این وضعیت باعث می شود که شرایط و مناسبات موجود به نظر «جدید» و «متفاوت» بیاید. یکی از تغییرات این دوره، تغییر در مسأله جغرافیا است. ما با تحرک و جابجایی های بیسابقه سرمایه روبرویم. امروز مفهوم فاصله میان نیویورک با عربستان سعودی فرق کرده است. یا فاصله دهقان کشتگر کردستان با بازار آمریکا. بر اساس تحرک سرمایه، اینها باز تعریف شده و تغییر کرده است. باید ببینیم که حرکت سرمایه چقدر سریع این فاصله ها را کوتاه می کند و این پدیده ها را به هم ملزم می کند. در عین حال، تولید جهانی شده به معنی نابودی تولید هم هست و لطامات زیادی به تولید کنندگان مختلف در دنیا می زند. این به هم پیوستگی و اتصال در فرایند تولید، تغییراتی را در خصوصیات پدیده ها ایجاد می کند. ما با مفهوم رهبری کردن دنیا در یک سطح جدید روبرویم. این واقعیت مادی است.



پست مدرنیست ها علیرغم مخالفتی که با موضوع مبنا و اساس می کنند، نمی توانند خود را از این واقعیت مادی کنار بکشند و مبنا و اساسی در آن نداشته باشند. پست مدرنیست ها ممکنست با ایده الیسم و متافیزیک مرزبندی تئوریک داشته باشند، ولی همین مسأله که مبنا و اساس را منکر می شوند ناگزیر آنان را به سوی متافیزیک و ایده الیسم می کشاند. این واقعیت که سرمایه برای هیچ چیز احترام قائل نیست و مرتباً یکسری مبنای و پایه و اساس را در هم می شکند، این واقعیت که سرمایه از هیچ چیز تا ابد حفاظت نمی کند، زمینه تقویت «بی هویتی» و «بی مبنایی» پست مدرنیست هاست. خب، بورژوازی با این دنیا چکار دارد می کند؟ در این دنیا چه چیزی را دارد شکل می دهد؟ فلاکت. قبضه کردن همه چیز در دست خود. پست مدرنیستها این چیزها را می بینند. و از ما سوال می کنند که آیا شما هم می خواهید همین چیزها را تولید کنید؟ از ما می پرسند پس چه بر سر بحث مارکسیستی «سوژه آگاه» آمده است؟ «سوژه منطقی» کجا رفته است؟ پست مدرنیست ها به ما می گویند به شکست سوسیالیسم در چین نگاه

(سابق) را قبول کرده بودند. نمی خواهیم بگویم که طرفدار رویزیونیسم روسی بودند، ولی به هر حال خودشان را به آن محیط وصل کرده بودند. مثلاً همه آن روشنفکران فرانسوی که خودشان را ساختارگرا یا پسا - ساختارگرا می دانند خیلی به رویزیونیستهای شوروی نزدیک شده بودند. به مسکو رفت و آمد داشتند. بعضی هاشان پیشنهاد تدریس در آکادمی علوم شوروی را قبول کردند. گرایش شان این بود که وقتی کسی در قدرت است، می شود روایتش را قبول کرد یا «در نظر گرفت»! حرف دلشان این بود: حالا که «پرولتاریا» اراده کرده و قدرت سیاسی را به دست دارد، پس بی برو و برگرد باید به حرفهایش گوش کرد.»

وقتی که موضوع قدرت (قدرت سیاسی) در میان است، کمونیستهای واقعی با این جور افراد مشکل پیدا می کنند. یعنی اینان وقتی که کسی را در قدرت ببینند، منجمله کمونیستها را، امکان دارد که رابطه ای دوستانه برقرار کنند. امکان دارد که مواضع آنان را قبول کنند. یعنی اتفاقاً آن چیزی که کمونیستها انتظار دارند را انجام ندهند. یعنی نسبت به آنان رفتار انتقادی نداشته باشند. یک مثال بزنم. در چین سوسیالیستی، مائو در مقطعی از مبارزه، شعار «مقرهای فرماندهی را مورد انتقاد قرار دهید» (یا به عبارتی، بمباران کنید) را مطرح کرد. خب، پست مدرنیستها زیاد به چنین فراخوانی پاسخ مثبت نخواهند داد. یعنی بیشتر، منفعل خواهند بود. این یک مشکل است. یعنی این گرایش خودش را از مبارزه حیاتی توده های پرولتر و زحمتکش برای ادامه انقلاب، کنار خواهد کشید. نظیر این رفتار در چین سوسیالیستی، به هنگام آغاز انقلاب فرهنگی هم بروز کرد. خب، یک مشکل دیگر هم وجود دارد. وقتی که طبقه کارگر قدرت سیاسی را کسب کند اما نتواند آن را حفظ کند، یعنی همانطور که در مورد شوروی و چین پیش آمد قدرت را از دست بدهد، از پشتیبانی این افراد محروم می شود. بنابراین یک عامل مادی دیگر در بروز پست مدرنیسم و این طرز تفکر و تلقی از تحولات و ریشه ها، مقوله شکست انقلاب است. قبل از شکست سوسیالیسم در قرن بیستم، تحولات مادی و گرایشات از طرف دیگر، ما با تغییر و تحولات جاری در اوضاع

مادی هم روبرو هستیم که تأثیرات خود را بر پست مدرنیسم بر جا می گذارد. منظورم همان فرایندی است که نامش را گلوبالیزاسیون (جهانی سازی) می گذاریم. گلوبالیزاسیون از یک طرف، تمرکز غیر قابل تصویری را ایجاد کرده است. پدیده های متناقض را به شکل طنز آمیزی متمرکز کرده است. از طرف دیگر، این سیستم باعث از هم گسیختگی فراوان می شود. گلوبالیزاسیون دارد جوامع را به حالت انفجاری می رساند. این را در همه عرصه ها و در همه کشورها می بینیم؛ از تحولات تکنولوژیک گرفته تا فرهنگی. درست است که دنیا خیلی بیشتر از گذشته به هم پیوسته و ادغام شده، و سرمایه مناسبات جهانی تری برقرار کرده، اما این کار دارد بر پایه ائتلاف انجام می شود. به بهای کنار گذاشتن یا به بیرون پرتاب کردن انسانها از شبکه تولیدی جامعه. به بهای بر باد رفتن و معوج شدن اندیشه ها و افکار مردم. به آفریقا نگاه کنید که چه خبر است. یا امثال طالبان را در نظر بگیرید. رشد بنیادگرایی دینی (مسیحی یا اسلامی) در کشورهای مختلف را ببینید. اینکه در گلوبالیزاسیون خیلی چیزها عریان به نمایش در می آید شاید

ساختار ذهنی ای داشته باشد؟ چرا عملاً باید همه چیز را بر اساس تئوری «اشرف مخلوقات» ببیند؟ چرا باید خود را مبتنی کند به چیزی تحت عنوان «تاریخ عام دنیا»؟ خب، این انتقاد مائو فقط متوجه تجدید نظر طلبان چینی نیست بلکه حتی شامل دیدگاه استالین هم می شود. یعنی می شد بر همین اساس از استالین و کمینترن (انترناسیونال سوم) هم پرسید که: «چرا نجات یا بقای اتحاد شوروی سوسیالیستی را به عنوان هدف نهایی خودتان از انقلاب جهانی پرولتری تعریف می کنید؟»

برگردیم به مارکس. او هم از وجود چیزی به عنوان «تاریخ جهان» صحبت کرد. مارکس با طرح این بحث، داشت با یک سری چیزها مرزبندی می کرد و یکسری چیزها را حل می کرد. مارکس در حال تسویه حساب با «اومانیزم» و امثالهم بود. ولی خب، این بحث مارکس با خودش به میزان کمی، چیز دیگری را نیز همراه داشت و جلو آورد. مارکس در واقع به موضوع پیشرفت و حرکت تاریخ نظر داشت. او به چیزی که می توان از آن تحت عنوان حرکت اجزاء به هم پیوسته تاریخ یاد کرد نظر داشت و موضوع را اینطور می دید. منظورش این نبود که ما با یک حرکت از پیش تعیین شده برای تاریخ روبرو هستیم. بلکه می خواست بگوید ما با حرکتی روبرو هستیم که اجزایش به هم مربوطند و انسجامی وجود دارد. او سعی کرد که پایه و اساس درستی برای این تئوری بگذارد: یک پایه و اساس دیالکتیکی. او به دنبال ارائه تعبیر ایده ایستی از تاریخ و ترویج تاریخ گرایی نبود. او نمی خواست مسأله را طوری تعیین کند که انگار نسخه تاریخ از قبل پیچیده شده است. حالا سؤال مهم اینست که آیا ما درک مارکس را ادامه داده ایم و آن را نمایندگی می کنیم یا نه؟ واقعیتش اینست که اگر آثار مارکس را دوباره بخوانیم متوجه می شویم که او چگونه در مکتب آلمانی تربیت شده است. می بینیم که او سعی دارد مرتباً فرمولبندی های صحیح تری را به کار بگیرد. یعنی درگیر یک مبارزه است. اگر ورق به ورق این آثار را جلو برویم، چنین تغییراتی را در فرمولبندی ها حتی در یک اثر می بینیم. در «دست نوشته های فلسفی» یا «ایدئولوژی آلمانی» و آثار دیگرش این تغییرات را می بینیم. یعنی مبارزه ای روی این کاغذها جریان دارد. ولی ما این مسأله را رد یابی نکردیم. به این آثار به عنوان مبارزه، یا محصول مبارزه نگاه نکردیم. ما به وجه نسبی فرمولبندی ها و مواضع در آثار مارکس توجه نکردیم. یعنی ندیدیم که هدف، بیان هر چه بهتر و روشنتر حقیقت است و رسیدن به این هدف، نسبی است؛ و این کاری ادامه دار است: رسیدن به فرمولبندی بهتر و واقعی تر. ارائه ماتریالیسم واقعی، «ماتریالیسم دیالکتیک».

برای نقد موثرتر پست مدرنیسم، ما باید به آثار مارکس و نکته نهفته در آن، بهای لازم را بدهیم. باید هدفی که در آن نهفته است را در نظر بگیریم. خیلی وقت ها طوری با مارکس و آثارش رفتار می کنیم که انگار هدف این است که ما هم «کتاب مقدس» خودمان را داشته باشیم! یعنی چیزی که در آن همه حرف ها گفته و تمام شده است. می توانم بگویم که ما از سلاح هایی که در دسترس داشتیم به اندازه کافی استفاده نکردیم.

ادامه دارد ...

کنید. در آنجا مردم خط مائو را سرنگون کردند. آیا این هم از نظر شما، یک داوری منطقی بود؟ مبنا و اساس این کار چه بود؟ چه ربطی به منطق و مقوله رهایی که ادعایش را دارید، داشت؟ آیا خود این مسأله با پایه و اساس حقیقت در تضاد قرار ندارد؟ چرا پیروز نشدید؟ چرا نتوانستید سوسیالیسم را حفظ کنید و از آن فراتر بروید؟

خب، بر مبنای همین سؤالات است که می گویند آینده و آرمانی که شما جلو می گذارید یک «روایت بزرگ» است. یک مقوله متافیزیکی است و در واقعیت وجود ندارد. می گویند که اینها اندیشه هایی غیر قابل تحقق است. پست مدرنیست ها حرکت ما را به «سر به سنگ کوبیدن» تشبیه می کنند. خود همین سؤالات و حرفها نشان می دهد که پست مدرنیسم ریشه در واقعیات مادی دارد و چیزهایی که در دنیا در حال وقوع است را بازتاب می دهد. ما برای تحلیل علمی از واقعیات عینی احتیاج به مشاهده و نشانه داریم. اتفاقاً خود پست مدرنیسم یکی از این نشانه هاست که وجودش به تحلیل ما از اوضاع می تواند کمک کند. چرا که پست مدرنیسم در واقع یک عکس العمل عمومی است به پدیده ها و فرایندهای عمومی.

خطاهای پرولتاریا در گذشته هم یک جنبه از این پدیده های عمومی است. ما باید این خطاها را بفهمیم. دیگر به اندازه کافی تجربه به دست آورده ایم که نخواهیم آن خطاها را تکرار کنیم. مثالی بزنم. همه می دانیم که مارکس در عرصه تئوری زحمت زیادی کشید تا بتواند دیالکتیکی فکر کند و دیالکتیک را به کار بندد و ترویج دهد. اگر به «گروندریسه» نگاه کنید این را به روشنی می بینید. مسأله این نیست که این کتاب را برداریم و بخوانیم و به به چهچه کنیم که: «عجب مارکس از نظر تئوریک قوی بوده است!» مسأله اینست که ذهن خود را با این مطالعه و هنگام این مطالعه درگیر درک دیالکتیکی کنیم و به این معنی پا جای پای مارکس بگذاریم. باید قدم به قدم با مسائل و مشکلاتی که مارکس داشت با آنها دست و پنجه نرم می کرد مواجه شویم. مثلاً با این مسأله که معنی به هم پیوستگی و انسجام در نظام تاریخ چیست؟ مارکس از مقوله ای تحت عنوان «تاریخ جهان» صحبت کرد. این مقوله چه مفهومی دارد؟ چرا مارکس گفت که قبل از سرمایه داری، تاریخ جهانی وجود نداشته است؟ البته از مقوله «تاریخ جهان» می شود یک درک و تفسیر معادی هم داشت: «پایان دنیا» یا «سرنوشت نهایی نوع بشر» و غیره. در همین مورد ببینیم مائو چه گفت. او گفت که «به کجا بر می خورد اگر نژاد بشر به طور کلی نابود شود؟» در همین جمله کوتاه و فشرده می بینیم که مائو درگیر مبارزه با نوعی طرز تفکر بوده است. دنبال این نبوده که حرف شاعرانه ای بزند یا فلسفه بافی کند. بلکه در حال مبارزه با تجدید نظر طلبان بوده. این تجدید نظر طلبان، یک تفکر خودخواهانه و خود مرکز بینانه را ترویج می کردند. از نظر فلسفی این دیدگاه را جلو می گذاشتند که بشر فقط می تواند به خودش بیردازد و به موقعیت خودش آگاهی داشته باشد. بنابراین منافعش را بالاتر از هر چیز قرار می دهد. با همین طرز تفکر بود که تجدید نظر طلبان در چین سوسیالیستی، انقلابی بودن و به انقلاب ادامه دادن را خطرناک می دانستند. در مقابل، مائو از آنان می پرسید: «چرا اینقدر به خودتان می نازید؟ چرا فکر می کنید که اگر نباشید کل نوع بشر از دست می رود یا کائنات به حرکت خودش ادامه نمی دهد؟» بحث مائو بر سر اینست که چرا آدم باید چنین

معرفی کتاب

نئولیبرالیسم (تاریخ مختصر)

نویسنده: دیوید هاروی

ترجمه ی دکتر محمود عبدالله زاده

نشر اختران ، ۱۳۸۶

افشین کوشا

بخش اول



اگر می خواهید با نئولیبرالیسم و تاریخچه آن، دلایل شکل گیری اش، تناقضات ذاتی اش و تأثیرات اش بر اقتصاد کشورها و زندگی مردم جهان آشنا شوید، حتما کتابی را که دیوید هاروی در سال ۲۰۰۵ نگاشته، مطالعه کنید.

اگر می خواهید به درک نسبتاً روشنی از مکانیزم اتخاذ سیاستهای اقتصادی از جانب حاکمان جهان دست یابید، حتما به این کتاب رجوع کنید.

اگر می خواهید با ابعاد نابرابری طبقاتی در جهان آشنا شوید و یا برخی دلایل و پایه های مادی رشد مذهب در جهان کنونی را درک کنید، حتما این کتاب را بخوانید.

دیوید هاروی شما را به گوشه و کنار دنیا می برد و با بستر تاریخی که به نئولیبرالیسم پا داده و تأثیرات مخربی که این سیاست بر اقتصاد جهان و زندگی مردم گذاشته، آشنا می کند.

این کتاب از یک مقدمه و هفت فصل تشکیل شده و تقریباً متکی بر ۲۵۰ منبع (کتاب و مقاله) معتبر است.

[۱]

هاروی در مقدمه کتاب از تغییرات اقتصادی شگرفی که پس از به قدرت رسیدن تاجر در انگلستان، ریگان در آمریکا، تنگ شیائوپینگ در چین صورت گرفته آغاز می کند. او با طرح این نکته که این دگرگونی ها با این وسعت و عمق، تصادفی رخ نداده اند، به بحثهایی رجوع می دهد که از مدتها قبل در محافل طبقات حاکمه این کشورها جریان داشته است. از نظر وی نئولیبرالیسم به عنوان یک نظریه و سیاست اقتصادی توسط طبقات حاکمه این کشورها اتخاذ شده است. او بویژه به چرخشی که از دهه ۱۹۷۰ در شیوه های اقتصادی - سیاسی اداره جهان صورت گرفته، اشاره می کند. هاروی هدف اصلی کتاب خود را بررسی خاستگاه نئولیبرالیسم از منظر اقتصاد سیاسی و چگونگی گسترش آن در صحنه جهانی قرار می دهد. هدفی که تا حد زیادی بدان دست می یابد.

[۲]

هاروی در فصل اول کتاب به موضوعاتی چون "دنیای دیگر آزادی؟"؛ "چرا چرخش نئولیبرالی؟"؛ "پیدایش نظریه نئولیبرالی؟"؛ "معنای قدرت طبقاتی" و "چشم انداز آزادی" می پردازد.

هاروی در ابتدا به پروسه ای اشاره می کند که در آن نئولیبرالیسم به تفکر غالب در جهان بدل گردید. او می گوید نئولیبرالیسم با این فرض که "آزادی بازار و تجارت ضامن منزلت انسانی و آزادی فردی است"، آغاز کرد و به لشکرکشی به عراق برای صدور آزادی انجامید. وی این پرسش گزنده و زنده روز را طرح می کند که "اسب آزادی را که با زور اسلحه به مردم عراق هدیه شده باید به کدام مقصد برسد؟" او مقصد نهایی را در فرمانهایی که پل برمر نخستین فرماندار بوش در عراق در ۱۹ سپتامبر ۲۰۰۳ صادر کرد، جستجو می کند.

فرمانهایی مبنی بر "ممنوعیت اعتصابات و اتحادیه های کارگری در عمل، برقراری نظام مالیاتی یکسان به عنوان ارتجاعی ترین نوع سیستم مالیاتی" و همچنین "خصوصی سازی کامل شرکتهای دولتی، حقوق کامل تملک شرکتهای خارجی، حق خارج کردن تمام سود از عراق توسط شرکتهای خارجی... باز کردن بانکهای عراقی به روی کنترل خارجیان، رفتار یکسان با شرکتهای خارجی و برداشتن تمام موانع (تجاری)" و می دانیم که فرمان های برمر اساساً در مورد بخش های غیر نفتی اقتصاد عراق بود چرا که انحصار نفت به دلیل اهمیت ژئوپولیتیکی قرار است بالکل در اختیار آمریکا باقی بماند. به قول هاروی برمر اسب "آزادی عراق" را مستقیماً به داخل اصطبل نئولیبرالی رانده است.

هاروی ۳۰ سال به عقب بر می گردد و به بررسی نخستین تجربه شکل گیری دولت نئولیبرال در شیلی پس از کودتای خونین پینوشه در ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ می پردازد. اینکه چگونه گروهی از اقتصاددانان آمریکا معروف به "بچه های شیکاگو" به علت تمایل شان به نظریه های نئولیبرالی میلتون فریدمن که در آن زمان در دانشگاه شیکاگو تدریس می کرد، برای بازسازی اقتصاد شیلی فراخوانده شدند. این عده، ساختار اقتصاد شیلی را در جهت خدمت بیشتر به منافع شرکتهای آمریکایی بازسازی کرده و الگویی را عرضه کردند که بعدها نقطه رجوعی برای تغییر اقتصاد در کشورهای مختلف شد.

هاروی دلیل اتخاذ مسیر نئولیبرالیسم را محدود به فشارهای دولت آمریکا بر دولتهای چون انگلستان یا چین نمی داند بلکه معتقد است که توسعه جغرافیائی ناموزون نئولیبرالیسم در صحنه جهانی ظاهراً فرایند بسیار پیچیده ای داشته و صرفاً نتیجه هرج و مرج و سردرگمی نبوده، بلکه در پیدایش آن اراده ها و تصمیم های بسیاری دخالت داشته اند.

او بحران انباشت سرمایه در دهه هفتاد میلادی را محرک اصلی اتخاذ این سیاست می داند و می گوید ساختار اقتصادی پس از جنگ دوم جهانی (که بر مبنای آموزه های اقتصاد کینزی در دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ شکل گرفته بود) (۱) و هاروی آنرا "لیبرالیسم درونی شده" می نامد، از رمق افتاد. "لیبرالیسم درونی شده" کارائی نداشت و دیگر قادر به تامین سودآوری و رشد اقتصادی نبود. در نتیجه برای غلبه بر این بحران باید راه حلی جستجو می شد.

هاروی نئولیبرالیسم را پاسخی به این ضرورت می داند. ضرورتی که جهان سرمایه داری از طریق یک سلسله دور خود چرخیدنها و تجربه کردنهای مغشوش سرانجام به عنوان راه حل بدان سمت گام برداشت. از نظر هاروی در طول دهه ۱۹۹۰ این چرخشها و تجربه های نامنظم به تدریج به هم پیوستند و یکی شدند و ماحصل، در چارچوب آنچه "اجماع واشنگتن" نامیده می شد به شکل یک سنت و مکتب جدید ظهور کرد. از آن پس امثال کلینتون و بلر توانستند اظهارات نیکسون رئیس جمهور آمریکا را که می گفت: "اکنون ما پیرو سیاست کینزی هستیم" تغییر دهند و بگویند "اکنون همه ی ما نئولیبرال هستیم".

خواننده کتاب در بخش "پیدایش نظریه لیبرالی" به اطلاعات جالبی در زمینه رابطه سیاست و اقتصاد در جهان سرمایه داری دست می یابد. اینکه چگونه بورژوازی تحت فشارهای قوانین انباشت سرمایه، یک سیاست اقتصادی را به کنار می نهد و سیاست متفاوتی را اتخاذ می کند. امری که در جهان امپریالیستی (علیرغم آنارشی حاکم بر اقتصاد و قوانین کور بازار) نسبتاً آگاهانه و سازمانیافته صورت می گیرد. فاکتیهای

کاهش چشمگیر فاصله بین سرمایه پولی تحصیل کننده سود و سهام و بهره از یک طرف و سرمایه تولیدی، صنعتی و تجاری مترصد کسب سود از طرف دیگر می‌داند. روندهایی که به موج شدیدی از فعالیت سرمایه مالی در جهان و انواع جدیدی از بازارهای مالی دامن زد. از نظر او نئولیبرال سازی به معنای مالی سازی همه چیز بوده است. مالی سازی که نه تنها بر سایر حوزه های اقتصاد، بلکه بر دستگاه دولت و بر زندگی روزانه ی مردم نیز تسلط یافت و بی ثباتی پرشتابی را وارد روابط مبادله ای جهانی کرد. اگر در دهه ۶۰ شعار بورژوازی امریکا این بود که: "آنچه برای جنرال موتورز خوب است برای ایالات متحده خوب است." در دهه ۹۰ این شعار بدل شد به اینکه: "آنچه برای وال استرییت خوب است مهم است."

از نظر هاروی این روندها موجب تقویت قشری از بورژوازی در جهان شد که سراسر جهان را در چنگال خود گرفته اند. قشری که در کشورهای تحت سلطه نیز پدید آمده اند. مانند الیگارشلی مالی گروه "سلیم" در اندونزی که به خاطر روابطش با دولت سوهارتو به بزرگترین شرکت مختلط با ۲۰ میلیارد دلار دارایی و حدود ۵۰۰ شرکت بدل شد. یا فردی چون "کارلوس اسلیم" در مکزیک که با یک شرکت سرمایه گذاری نسبتاً کوچک کار خود را آغاز کرد و با خرید شرکت ارتباطات راه دور مکزیک که به تازگی خصوصی شده بود به سرعت به یک امپراطوری از شرکتهای مختلط تبدیل شد که نه تنها بخش بزرگی از اقتصاد مکزیک را کنترل می کند بلکه به بخشهایی از بازار خرده فروشی در آمریکا نیز نفوذ کرده است. نتیجه ای که هاروی از این بحث می گیرد جالب است. او می پرسد آیا این شکل گیری طبقاتی را باید امری فراملیتی دانست یا این که هنوز می توان آن را امری که صرفاً مبنای آن درون محدوده های دولت ملی قرار دارد، تلقی کرد. هاروی در پاسخ به این پرسش به نکته ای در تاریخ سرمایه داری اشاره می کند که حائز اهمیت است. به اعتقاد او در مورد این مسئله که "طبقه حاکم در همه جا و همواره عملیاتش را به یک دولت ملی محدود و وفاداری هایش را به آن اعلام کرده است، از نظر تاریخی زیادی اغراق شده است. صحبت از یک طبقه سرمایه داری مشخصاً آمریکایی در برابر بریتانیایی یا فرانسوی یا آلمانی یا کره ای معنای زیادی ندارد. پیوندهای بین المللی همیشه مهم بوده اند، بویژه از طریق فعالیتهای استعماری و نو استعماری، و همچنین از طریق پیوندهای فراملیتی که به قرن نوزدهم و شاید قبل از آن بر می گردند."

او می افزاید نئولیبرالیسم این روند را تشدید کرده است اما این به معنای آن نیست که سرمایه داران چه برای گرفتن امتیازات و چه به منظور برخورداری از حمایت، خود را به دستگاههای دولتی خاصی پیوند نمی زنند.

هر چند هاروی مسائل را از زاویه دیگری بررسی می کند، ولی فاکتها و نظراتی که هاروی در این بخش ارائه می دهد راه را بر تشخیص یکی از تضادهای مهم سیستم امپریالیستی می گشاید: اینکه سرمایه های امپریالیستی ریشه ملی دارند اما مجبورند در صحنه بین المللی عمل و انباشت کنند. برای مثال، کتاب به بحران موازنه پرداخت انگلیس در دهه ۷۰ اشاره می کند و نشان می دهد که محرک این بحران، تضادهایی بود که بین لیبرالیسم درونی شده (که در داخل کشور ایجاد شده بود) با لیبرالیسم بازار آزاد مالی سیتی لندن که در سطح جهانی عمل می کرد، بوجود آمده بود. واقعیت این است که این قبیل تضادها با گسترش روند نئولیبرالی تشدید یافته و بر شکنندگی این نظام جهانی افزوده است.

که هاروی در این بخش از کتاب خود ارائه می کند بیان رابطه تنگاتنگ اقتصاد و سیاست در عصر امپریالیسم و تداخل مداوم آنها با یکدیگر است.

برای مثال زمانی که بخشهایی از بورژوازی تشخیص دادند که تزه های فریدریش فون هایک فیلسوف اتریشی (مؤلف کتاب ساخت آزادی) و میلتون فریدمن اقتصاددان آمریکایی به کارشان می آید با جدیت پشت آنها را گرفتند. با اعطای جایزه نوبل اقتصاد به هایک در سال ۱۹۷۴ و به فریدمن در سال ۱۹۷۶ به نظریه شان اعتبار و حیثیت جهانی بخشیدند و از این طریق آنها را از حاشیه محافل دانشگاهی و سیاست گذاری بیرون آوردند. دو فرد فوق الذکر که سالها قبل در همکاری (موقتی) با کارل پوپر انجمنی به نام "مونت پلرین" در اتریش ایجاد کرده بودند، معتقد بودند که تئوریهای کینزی که مدافع دخالت دولت در اقتصاد و تامین اشتغال بود باید کنار گذاشته شود. این انجمن مورد حمایت سیاسی و مالی افراد ثروتمند و شرکتهایی قرار گرفت که مخالف مداخله دولت و مقررات دولتی در اقتصاد بودند. در دهه ۷۰ این انجمن به یکباره به جایگاه مهمی در محافل سیاسی و دانشگاهی دست یافت و با امکانات مالی بسیار، شاخه هایی از آن نظیر "موسسه ی امور اقتصادی" در لندن و "بنیاد هریج" در واشنگتن بینان گذاری شد.

هاروی تلاش میکند ثابت کند که نئولیبرالیسم قبل از هر چیز پروژه ای برای برقراری مجدد شرایط انباشت سرمایه و احیای قدرت نخبگان اقتصادی است. قدرتی که به خاطر پاره ای تحولات اقتصادی و سیاسی در جهان در دهه شصت به درجاتی محدود شده بود. هاروی تاکید می کند نباید فریب اصول نظری اعلان شده توسط نئولیبرالها را خورد چرا که هر جا اصول نئولیبرالی با لزوم احیا یا حفظ قدرت نخبگان در تضاد قرار می گیرند، این اصول یا کنار گذاشته می شوند یا آنقدر تحریف می شوند که دیگر قابل شناسایی نیستند. بر بستر چنین بحثی هاروی با ارائه مثالها و آمارهای دقیق سعی می کند منافع اقتصادی این گروه نخبه را در حیطه های مختلف نشان دهد.

کتاب با استفاده از آمار نشان می دهد که پس از اجرای سیاستهای نئولیبرالی در اواخر دهه ۱۹۷۰، سهم یک درصد فوقانی جامعه امریکا از درآمد ملی به شدت بالا رفت و به ۱۵ درصد (بسیار نزدیک به رقم پیش از جنگ جهانی دوم) رسید. سهم ۰/۱ درصد از فوقانی ترین افراد ثروتمند در امریکا از درآمد ملی از رقم ۲ درصد در سال ۱۹۷۸ به بیش از ۶ درصد تا سال ۱۹۹۹ رسید.

نسبت حقوق مدیران اجرایی ارشد به حقوق متوسط یک کارگر از اندکی بیش از ۳۰ به یک در ۱۹۷۰، به تقریباً ۵۰۰ به یک تا سال ۲۰۰۰ افزایش یافت.

در سطح جهانی، ارزش ثروت خالص ۳۵۸ نفر از ثروتمند ترین مردم در سال ۱۹۹۶ برابر با مجموع درآمد ۴۵ درصد از فقیرترین مردم جهان یعنی ۲/۳ میلیارد نفر بود. ۲۰۰ نفر از ثروتمندترین مردم جهان، ارزش خالص ثروت خود را در طول چهار سال (از ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۸) دو برابر کردند و به بیش از یک تریلیون دلار رساندند. در همین دوره، دارایی های سه نفر از بزرگترین میلیاردهای جهان، به بیشتر از مجموع تولید ناخالص فقیرترین کشورهای جهان با جمعیتی بالغ بر ۶۰۰ میلیون نفر رسید.

هاروی این وضعیت را ناشی از برخی روندهای کلی در اقتصاد مانند ترکیب امتیازات مالکیت و مدیریت موسسات سرمایه داری، (از طریق ارائه ارزش سهام به مدیران ارشد)

معمولا در این قبیل دانشکده ها کادرهایی از کشورهای جهان سوم برای اداره امور این کشورها نیز تعلیم و تربیت می شوند. بطور خلاصه با پشتیبانی این قبیل نهادها انبوهی از مقاله ها و کتابها در حمایت از ارزشهای نئولیبرالی تهیه و منتشر شد. حتی بودجه تهیه فیلمی از کتاب میلتون فریدمن بنام "آزادی انتخاب" تامین شد. همه این تبلیغات برای این بود که نحوه تفکر مردم درباره "شرکت، قانون، فرهنگ و فرد" را در آمریکا و جهان تغییر دهند. این قبیل تاکیدات هاروی بدرستی اهمیت نقش تبلیغات ایدئولوژیک در دنیای کنونی و تبدیل شدن آن به نیروی مادی برای پیشبرد سیاستهای طبقاتی مختلف را نشان می دهد. در عین حال هاروی نگاهش را از ساز و کارهای ایدئولوژیک و فرهنگی به ویژگی های مبارز سیاسی روزمره نیز معطوف می کند تا زمینه مادی ایجاد رضایت را بهتر به خواننده بشناساند. در این ارتباط او به نقشی که جنبشهای اعتراضی در سالهای ۱۹۶۰ داشتند نیز اشاره می کند: اینکه چگونه این جنبشها ارزشهای حاکم را بزیر سؤال بردند و خواستار رهایی از قید و بندهای پدران، آموزشی، صنفی، دیوان سالارانه و دولتی بودند.

در این بخش، هاروی می گوید نشان دهد که نئولیبرال ها بر جوانبی از این مخالفت ها سوار شدند و آنها را در جهت اهداف خود - مشخصا اصلاح و تکامل نظام و دولت سرمایه داری - بکار گرفتند. در این زمینه مشخصا به فرهنگ پست مدرنیستی اشاره می کند. هاروی این فرهنگ را بیان مبارزه ای می داند که شرکت ها و نخبگان طبقاتی آن را با ترفند و حيله در دهه ۱۹۸۰ به پیش بردند. البته این بخش از تحلیل هاروی، خالی از ضعف نیست. فروکش کردن خیزش های انقلابی دهه شصت را در رشد پست مدرنیسم از نظر دور می دارد و برخوردش به پست مدرنیسم نیز یک جانبه است. با وجود این، هر چند بطور غیر مستقیم و مبهم، به یکی از وظایف مهم دولت در عصر سرمایه داری اشاره می کند، یعنی جلب و جذب مخالفت های خارج از نظام به درون نظام. این طریقی برای تر و تازه کردن نظام بورژوازی نیز هست. بطور مسلم بورژوازی نمی تواند کلیه مخالفتها را در درون نظام خود جذب کند و بسیاری مواقع آشکارا و وحشیانه سرکوبشان می کند و بدین طریق پایه ای ترین وظیفه دولت - یعنی اعمال سلطه بر طبقات محکوم - را به همگان یادآوری می کند. ولی موقعیت، توانائی و اولویت های سیاسی بورژوازی در هر دوره، تنها دلیل برای سرکوب و یا جذب مخالفت ها نیست و پتانسیل مخالفین برای جذب شدن درون نظام نیز یکسان نیست؟ روشن است که این بستگی به اهداف سیاسی و ایدئولوژی حاکم بر این قبیل مخالفتها دارد. به این معنا که آیا مخالفان برای گرفتن سهم خود از این نظام مبارزه می کنند یا کلاً خواهان برچیدن آن می باشند. ایدئولوژی حاکم بر هر جنبش یا مخالفتی تعیین کننده جهت گیریهای نهائی آن است. در این رابطه هاروی بر نکته ای در رابطه با خیزشهای دانشجویی دهه شصت - مشخصا در آمریکا و اروپا - انگشت می گذارد که شدت تحریک آمیز است. او می گوید: "هر جنبش سیاسی که آزادیهای فردی را بسیار مقدس بداند در معرض خطر غلتیدن به آغوش نئولیبرالیسم است."

شاید این جمله به نظر بسیاری از مردم - بویژه مردمی که که در کشورهای تحت سلطه زندگی می کنند و از ابتدایی ترین حقوق فردی و اجتماعی محرومند - نتراشیده و نخراشیده به نظر آید، اما بر یک حقیقت بنیادین انگشت می گذارد. با ایدئولوژی بورژوازی (مبتنی بر آزادی و اصالت فرد که چیزی

[۳]

فصل دوم کتاب تحت عنوان "ساختن رضایت" به چگونگی تحقق "نئولیبرال سازی" اختصاص دارد. هاروی در این فصل تلاش می کند به پرسشهایی چون "اینکار توسط چه کسانی صورت گرفت؟" و "چگونه توانست رضایت دیگران را بخود جلب کند؟"، پاسخ دهد.

در ابتدا اشاره ای به کشورهای شیلی و آرژانتین به عنوان مدلهایی می کند که در دهه هفتاد، نئولیبرالیسم در آنها به شکلی ساده، سریع، خشن و قاطع تحقق یافت. شرط پایه ای این تحقق سرکوب بی رحمانه جنبشهای کارگری و دیگر جنبشهای اجتماعی بود. سرکوبی که موجب قتل دهها هزار نفر از کمونیستها و مخالفین توسط این دو دولت شد.

اما هاروی می گوید به قلب مسئله - یعنی تحقق نئولیبرالیسم در کشورهای امپریالیستی - نیز رسوخ کند. او در این فصل بطور مفصل به بررسی مدل ریگان و تاجر می پردازد که با شیوه های "دمکراتیک"، نئولیبرالیسم را عملی ساختند و توانستند رضایت طیف وسیعی از مردم را در این کشورها به سمت برنامه های خود جلب کنند. هاروی به خوبی از پس این بررسی دشوار برمی آید.

او با وام گیری مفهومی از گرامشی (مارکسیست ایتالیایی) تحت عنوان "حس مشترک" آغاز می کند. "حس مشترک" که لزوما همان "عقل سلیم" نیست بلکه می تواند بسیار گمراه کننده، گیج کننده یا پنهان کننده مسائل واقعی زیر تعصبات فرهنگی باشد. کاری که بورژوازی همواره با تکیه بر ارزشهای فرهنگی و سنتی (نظیر اعتقاد به خدا و میهن یا تعصبات مربوط به موقعیت زنان در جامعه) و ترس از "دیگران" (کمونیستها، مهاجران، بیگانگان...) برای پوشاندن دیگر واقعیتهای انجام می دهد.

هاروی به تفصیل و با استناد به وقایع و موارد مشخص، به تبلیغات ایدئولوژیک نیرومندی که از طریق شرکتها، رسانه ها و نهادهای جامعه مدنی - مانند دانشگاهها، مدارس، کلیساها و انجمنهای حرفه ای - برای جا انداختن اندیشه های نئولیبرالی در جهان صورت گرفته اشاره می کند. به نقشی که دستگاه دولتی با استفاده از قدرتش برای ترغیب، پذیرش، تطمیع و تهدید برای حفظ و دامن زدن به این "حس مشترک" داشته، اشاره می کند. امری که از نظر وی هنر خاص ریگان و تاجر بود.

برای مثال او به نهادی چون "میزگرد تجارت" یا سازمان مدیران اجرایی که در سال ۱۹۷۲ در آمریکا تاسیس شد اشاره می کند. شرکتهائی که در این نهاد حضور داشتند حدود نیمی از تولید ناخالص داخلی آمریکا را در دست داشتند. این قبیل نهادها در آمریکا مبالغ کلانی را برای اعمال نفوذ بر کنگره و پرداختن به پژوهش و ارائه مباحث سیاسی فلسفی در تایید سیاستهای نئولیبرالی زمینه جمع آوری کردند. آنها در آن زمان نزدیک به ۹۰۰ میلیون دلار سالانه برای مسائل سیاسی خرج می کردند. موسسات پژوهشی نظیر "بنیاد هریتج"، "موسسه هور"، "مرکز مطالعه بازرگانی آمریکا"، "موسسه امریکن انترپرایز" با حمایت این شرکتها برای ارائه مباحث جدی در این زمینه شکل گرفتند.

دفتر ملی پژوهشهای اقتصادی در آمریکا که نیمی از بودجه اش توسط ۵۰۰ شرکت مهم در آمریکا تامین می شد و رابطه ای بسیار نزدیک با جامعه دانشگاهی داشته است نقش زیادی در تغییر طرز تفکر دپارتمانهای اقتصاد و دانشکده های بازرگانی دانشگاههای پژوهشی ایفا کرد. جالب توجه است که

مسیحیان محافظه کار و با حمایت نومحافظه کاران فراهم آورد. اتحادی که به قدرت یابی ریگان منجر شد. این اتحاد کوشید شونیسیم رایج در بین کارگران سفید پوست را به خود جلب کند. بخشهایی از کارگران که به خاطر از دست دادن مزایای خود دچار ناامنی و درماندگی اخلاقی شده بودند. آنان از این طریق توانستند حس رضایت نسبت سیاستهای نئولیبرالی را در کل جامعه بوجود آورند.

هاروی بر نقش محوری مسیحیان اوانجیلیک که هسته مرکزی جریان "اکثریت پرهیزکار" را تشکیل می دادند در پذیرش برنامه های نئولیبرالی در جامعه تاکید می کند. وی به سازمان اسرار آمیز و پنهان کار محافظه کاران مسیحی (همان کسانی که بعدها حامی اصلی جرج بوش پسر شدند) اشاره می کند، که در سال ۱۹۸۱ شورای سیاست ملی را بنیان گذاشتند تا نحوه چرخش آمریکا به راست را تعیین کنند. چرخشی که در صحنه داخلی یکی از پایه هایش از میان بردن "قرارداد اجتماعی" بود که از دهه شصت میلادی در جامعه حاکم بود. یکی از مولفه های این سیاست به زانو در آوردن اتحادیه های کارگری بود تا به کاهش امتیازات تن داده و خود را با نظم جدید اجتماعی وفق دهند. از نظر هاروی همه اینها با توسل به چماق بزرگ عملی شد هر چند که معدوی هویج (البته به شکل امتیازات فردی نه جمعی) برای بخشهایی از جامعه را نیز به همراه داشت.

در ادامه هاروی به مورد انگلستان می پردازد. از نظر وی با قدرت رسیدن تاجر، روند تقریباً مشابهی در انگلستان آغاز شد. هر چند که از ویژگی هایی خاص خود برخوردار بود. تاجر توانست دولت رفاه را به مصاف به طلبد. مبارزات کارگری (مشخصاً اعتصاب معدنچیان) را به عقب براند، قدرت چانه زنی اتحادیه های کارگری را کاهش دهد و آنان را مطیع خود سازد. تحقق نئولیبرالیسم در انگلستان از طریق پا دادن به طبقات متوسط (جدید) صورت گرفت. طبقه متوسطی که از مالکیت خانه، مستغلات خصوصی و فردگرائی و مصرف گرایی لذت می برد. هاروی می گوید تاجر با وجود اینکه با تکیه به طبقات متوسط سنتی به قدرت رسید اما قدرت طبقاتی چندان به بخشهای سنتی بازگردانده نشد بلکه به طور گسترده ای قدرت پیرامون یکی از مراکز اصلی مالی یعنی لندن گرد آمده بود. به قول هاروی فارغ التحصیلان دانشگاههای آکسفورد و کمبریج به عنوان معامله گران ارز و اوراق قرضه به لندن سرازیر شدند و به سرعت ثروت و قدرت به هم زدند.

هاروی در پایان این فصل نتیجه می گیرد که ریگان و تاجر از مدلی که در شیلی و شهر نیویورک بکار بسته شد، استفاده کرده و خود را در راس یک "جنبش طبقاتی" قرار دادند که مصمم به احیای قدرتش بود. آنان میراث و سنتی را پدید آوردند که سیاستمداران بعدی (امثال بلر و کلینتون) را نیز گرفتار خود می کرد و آنها نیز کاری نمی توانستند انجام دهند جز ادامه کار نئولیبرال سازی.

ادامه دارد ...

۱- جان مینارد کینز (۱۹۴۶ - ۱۸۸۳) اقتصاددان بریتانیایی بر خلاف نظریه "دستان نامریی بازار" چاره کسادی را دخالت دولت در ایجاد اشتغال می دانست. تمثیل وی درباره کردن چاله به دست گروهی و پرکردن آن به دست گروهی دیگر مشهور است.

جز آزادی در فروش نیروی کار نیست) نمی توان به نبرد با نظام سرمایه داری پرداخت. به عبارت دیگر با در دست گرفتن پرچم دشمن نمی توان او را شکست داد. در ادامه بررسی این کتاب (در شماره های آینده بدر) خواهیم دید که هاروی شخصاً ایده ای را که طرح کرده پیگیرانه دنبال نمی کند، اما بر نکته ای انگشت گذاشته که در بررسی جنبش های اجتماعی، چگونگی تکامل و یا شکستشان اهمیت دارد: به این معنا که با پرچم بورژوا دمکراسی نمی توان به جنگ نظام امپریالیستی رفت. نکته ای که شخصاً با آن توافق ندارد.

بخش عمده این فصل کتاب به بررسی موردی تحقق نئولیبرالیسم در آمریکا و انگلیس اختصاص دارد. در ارتباط با آمریکا به تجربه نخستین نئولیبرال سازی در شهر نیویورک در دهه هفتاد میلادی اشاره می کند. از نظر هاروی اقداماتی که بورژوازی برای خلاصی از بحران مالی که این شهر را در دوره ریاست جمهوری نیکسون و فورد فراگرفته بود، انجام داد، یک زمین تمرین برای فراگیر کردن این قبیل اقدامات در دوره ریگان بود.

در نیویورک، نخست باند نیرومندی از بانکداران از تمدید تاریخ بازپرداخت بدهی این شهر امتناع کردند و شهر را به ورشکستگی به معنای حقوقی کلمه سوق دادند. دادگاه به شرطی ضمانت حقوقی شهر نیویورک را پذیرفت که نهادهای جدیدی ایجاد شوند که مسئول مدیریت بودجه شهر باشند. این نهادها برای پرداخت بدهی های صاحبان اوراق قرضه دست روی درآمدهای مالیاتی شهر گذاشتند. حاصل این کار محدود کردن خواست های اتحادیه های نیرومند کارکنان شهرداری شهر، اجرای طرح تثبیت دستمزدها، کاهش استخدام عمومی و خدمات اجتماعی، و تعیین شهریه برای نهادهای آموزشی بود. نظام دانشگاهی شهر نیویورک اولین قربانی این سیاست بود. اتحادیه های کارگری نیز می بایست تقاضاهای شان را تعدیل می کردند.

از نظر هاروی رفتار موسسات مالی علیه دولت محلی نیویورک دست کمی از یک کودتا نداشت و به اندازه کودتای نظامی شیلی موثر بود. از نظر وی بحران نیویورک نشانه راهبرد نوظهور تورم زدایی همراه با توزیع مرتجعانه درآمد، ثروت و قدرت بود. این راهبرد اولین نبرد، و شاید نبردی تعیین کننده در جنگی جدید بود. جنگی که بعدها به سراسر آمریکا گسترش یافت. هدف اصلی این جنگ تحمیل اقدامات ریاضت کشانه بر توده ها و محروم کردن آنان از امتیازاتی بود که طی دهه های پیشین بدست آورده بودند.

از نظر هاروی مدیریت بحران مالی نیویورک راه را برای شیوه های نئولیبرالی چه در داخل، در دولت ریگان، و چه در سطح بین المللی از طریق صندوق بین المللی پول در دهه ۱۹۸۰ باز کرد. مدیریتی که تأکیدش بر نقش دولت در ایجاد فضای تجاری بوده نه پرداختن به نیازها و رفاه همه مردم. به قول هاروی ریگان دهه ۱۹۸۰ شکل "مبالغه آمیز" سناریوی نیویورک بود.

هاروی به پروسه دست یافتن جریان نئولیبرالی به اهرمهای قدرت سیاسی در آمریکا نیز می پردازد. در ابتدا، جناحی از حزب جمهوری خواه در صدد اتحاد با مسیحیان راست گرا (جریانی به نام "اکثریت پرهیزکار") برآمد و تلاش کرد خود را به بخشی از جامعه متصل کند که با تاکید بر مذهب و ملت گرایی، نژاد پرستی، تنفر شدید از همجنس گرایی، ضدیت با برابری حقوقی زنان، قابل بسیج کردن بودند. اتحاد سیاسی فوق الذکر، زمینه را برای برقراری اتحادی بین شرکتهای بزرگ و